
الرضا لله



سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی
مرکز مطالعات راهبردی روابط فرهنگی

دیپلماسی فرهنگی ژاپن

نویسندگان:

کازو اوگورا

الکساندر بوخ

نمایندگی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در ژاپن

مرکز مطالعات راهبردی روابط فرهنگی

تابستان ۱۳۹۷

دیپلماسی فرهنگی ژاپن

نمابندگی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در ژاپن

ناشر: مؤسسه فرهنگی، هنری و انتشارات

بین‌المللی الهدی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۷ هـ. ش

شمارگان: ۱۰۰

نشانی: تهران، بزرگراه رسالت، مقابل مصلی،

مجتمع امام خمینی^(ع)، ساختمان ۱۴

صندوق پستی: ۳۵۱۶ - ۱۵۸۱۵

تلفن: ۸۸۱۵۳۳۳۸ - ۸۸۱۵۳۳۹۵ - ۰۲۱

فایبر: ۸۸۴۹۲۷۹ - ۰۲۱

رایانامه: Cultural@icro.ir

کلیه حقوق این اثر متعلق به مرکز مطالعات راهبردی

روابط فرهنگی است.

مطالب این کتاب، نظرات پدیدآورنده اثر است و لزوماً نظر مرکز

مطالعات راهبردی روابط فرهنگی به شمار نمی‌آید.



مرکز مطالعات راهبردی روابط فرهنگی

سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی

Center for Strategic Studies in Cultural Relations

Islamic Culture & Relations Organization

Tel: +98 21 88153338

www.motaleaat.ir



مؤسسه فرهنگی، هنری و انتشارات بین‌المللی الهدی

Alhoda International, Cultural, Artistic &

Publishing Institution

دارالهدی الثقافية والفنية للنشر الدولي

Tehran - P.O.Box: 14155-4363

www.alhodagroup.ir

Tel: +98 21 88895003

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۹	دیپلماسی فرهنگی ژاپن: گذشته و حال
	دیپلماسی فرهنگی، مبادلات فرهنگی و
۹	دیپلماسی عمومی
۱۲	تاریخچه دیپلماسی فرهنگی ژاپن
۲۲	مرحله کنونی
۲۴	گفتار پایانی
	بازخوانی دیپلماسی فرهنگی ژاپن
	بررسی انتقادی رویکردهای نهاد - محور
۲۷	درخصوص قدرت نرم ژاپن
۲۷	مقدمه
	قدرت نرم فرهنگی، هویت و ساختارهای
۳۱	فکری
۲۲	«جذابیت» و قدرت نرم
	راهبردهای فرهنگی ژاپن، هویت ملی و
	ساختارهای فکری بین‌المللی پیش از سال
۳۴	۱۹۴۵
	دیپلماسی فرهنگی ژاپن در دوره پس از
۳۷	جنگ جهانی دوم
	هویت فرهنگی ژاپن در دوره پس از جنگ
۴۴	جهانی دوم و ساختار فکری بین‌المللی
۵۱	جمع‌بندی

پیشگفتار

ارتباطات فرهنگی، یکی از ماندگارترین و مؤثرترین مناسبات انسانی است که بر پایه گفت‌وگو و تبادل اطلاعات شکل می‌گیرد. این‌گونه ارتباطات پایه و مبنایی برای تعامل انسان‌ها با یکدیگر بوده و بر سایر حوزه‌های روابط جوامع، همانند مناسبات اقتصادی و سیاسی نیز تأثیرگذار است. امروزه علیرغم رشد و توسعه دانش بشری به‌ویژه در حوزه ارتباطات و شکل‌گیری دهکده جهانی، بشر بیش از هر زمان دیگر، نسبت به هم نوع خود بیگانه است. در این میان ریشه بسیاری از منازعات و چالش‌ها، به عدم درک صحیح از یکدیگر و کاستی‌ها و نواقص موجود در فهم و درک مشترک فرهنگی بین جوامع باز می‌گردد. بدین جهت، مطالعات فرهنگی و آشنایی با فرهنگ ملل، یکی از اولویت‌های اصلی در حوزه ارتباطات و تعاملات فرهنگی به‌شمار آمده و کمبود ادبیات پژوهشی فارسی در حوزه مطالعات فرهنگی ملل نیز بر این امر تأکید دارد.

نقش دو سویه سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی در مبادلات فکری و فرهنگی کشورمان با دیگر جوامع، بر ضرورت تولید منابعی برای مطالعه و ارتقای سطح دانش جامعه ایرانی به‌ویژه نخبگان و دانشگاہیان با فرهنگ سایر ملل تأکید دارد. برای تحقق این مهم، مرکز مطالعات راهبردی روابط

فرهنگی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، اقدام به چاپ و نشر مجموعه‌ای از گزارش‌های مدون با عنوان «گزارش فرهنگی» نموده است. در این مجموعه، ضمن بهره‌گیری از پژوهش‌ها و گزارش‌های ارسالی نمایندگی‌های فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در خارج کشور، از کارشناسان و صاحب نظران در حوزه‌های مختلف مطالعات فرهنگی ملل نیز استفاده شده است.

مجموعه گزارش‌های فرهنگی، به معرفی ویژگی‌ها و مباحث فرهنگی کشورها پرداخته و تلاش دارد با معرفی فرهنگ کشورها یا موضوعات مرتبط به مناسبات فرهنگی ایران با سایر کشورها، اطلاعات مفید و ارزشمندی به مخاطبان ارائه دهد.

امید است این مجموعه، ضمن هموارتر کردن مسیر توسعه روابط فرهنگی، به آگاهی بخشی و شناخت هر چه بیشتر خوانندگان به ویژه اهل تحقیق و پژوهش مدد رساند.

مرکز مطالعات راهبردی روابط فرهنگی

دپلماسی فرهنگی ژاپن: گذشته و حال

کازو اوگورا^۱

استاد مدعو دانشگاه آئویاما گاکوئین^۲ و رئیس بنیاد ژاپن

دپلماسی فرهنگی، مبادلات فرهنگی و دپلماسی عمومی

در بسیاری از کشورها و به‌ویژه در ژاپن، اصطلاحات دپلماسی فرهنگی و سیاست‌های مبادلات فرهنگی معمولاً با یکدیگر اشتباه گرفته می‌شوند. اگرچه این گفته درست است که دپلماسی فرهنگی در عمل با بخش‌هایی از برنامه‌های بین‌المللی مبادلات فرهنگی همپوشانی دارد، ولی این بدان معنا نیست که این دو اصطلاح، یکسان هستند. دپلماسی فرهنگی به معنای به‌کارگیری ابزارهای فرهنگی برای افزایش و ارتقای نفوذ سیاسی یک کشور است. دپلماسی فرهنگی به‌دلیل این که بخشی از سیاست خارجی است، به‌صورت طبیعی دارای پیامدهای سیاسی است، درحالی‌که مبادلات فرهنگی بین‌المللی، حداقل به‌صورت کوتاه‌مدت، با راهبردها یا اهداف سیاسی کشورها ارتباطی ندارد. براساس این مفهوم (مبادلات فرهنگی بین‌المللی) فعالیت‌های فرهنگی، اقدامات سیاسی نیستند که به‌منظور بهبود تصویر یک کشور انجام شوند، بلکه تلاش‌های خلاقانه‌ای به‌شمار می‌روند که به خودی خود دارای

1. Kazuo Ogoura

2. Aoyama Gakuin University

ارزش و اعتبار بوده و باعث ارتقای درک متقابل بین کشورها می‌شوند. در مبادلات فرهنگی همواره بخشی از سیاست عمومی حضور دارد، ولی در مفهوم رایج و متعارف دیپلماسی فرهنگی همیشه این‌گونه نیست. این سیاست عمومی را می‌توان «بین‌المللی کردن» ژاپن از طریق اجرای برنامه‌های مبادلات فرهنگی با کشورهای مختلف دانست. در واقع، سیاست ژاپن در خصوص مبادلات فرهنگی بین‌المللی گاهی بر اهمیت این مبادلات به‌عنوان راهی برای گسترش فهم ژاپن از فرهنگ‌های خارجی و داشتن دیدگاهی بین‌المللی، تأکید می‌کند.

در گزارش رسمی جلسات و مذاکرات «اجلاس بررسی مبادلات بین‌المللی در عصر جدید»^۱ بخشی وجود داشت که به موضوع «بین‌المللی کردن مردم و جامعه ژاپن» می‌پرداخت.^۲ در دوره‌های حکومت نخست‌وزیران مختلف، گروه‌های مشورتی مختلفی برای بررسی و تدوین سیاست‌های فرهنگی ژاپن تأسیس شد. این گروه‌های مشورتی به تدریج «اجلاس‌های مبادلات فرهنگی بین‌المللی» نام گرفتند^۳، نهادی که در دوره دولت نخست‌وزیر کویزیومی با هدف مشابهی تأسیس شد، «اجلاس بررسی و گسترش دیپلماسی فرهنگی» نام داشت.^۴ تقریباً در همان زمان، وزارت امور خارجه، بخش مربوط به مبادلات فرهنگی بین‌المللی را با اداره روابط عمومی ادغام کرد و بخش جدید را «اداره کل دیپلماسی عمومی» نام نهاد.^۵

این اقدامات، نشان‌دهنده آن بود که دولت ژاپن به‌جای توجه به مبادلات فرهنگی، قصد دارد تمرکز خود را روی دیپلماسی فرهنگی قرار دهد. در واقع به‌نظر می‌رسد سیاست دولت ژاپن در خصوص مبادلات فرهنگی بین‌المللی

1. Forum for Discussion on International Exchanges in a New Era

2. Atarashii jidai no kokusai bunka koryu (International Cultural Exchange in a New Era), Chapter 3: "Nihon shakai to Nihonjin no kokusaika" (Internationalization of the Japanese and Japanese Society), June 1994

۳. برای مثال اجلاسی که در سال ۱۹۹۴ برگزار شد و «اجلاس بررسی مبادلات فرهنگی بین‌المللی نام داشت. بخش مربوط به فعالیت‌های فرهنگی بین‌المللی در وزارت امور خارجه قبلاً «اداره کل فعالیت‌های فرهنگی» نام داشت و سپس در سال ۱۹۸۴ به «اداره کل مبادلات فرهنگی» تغییر نام داد. فرآیند الحاق ژاپن به سازمان یونسکو در این اثر توضیح داده شده است:

Kokusai koryu shi (History of International Exchange) (1996, Chijinkan, pp. 369–370).

به صورت روزافزونی با هدف تحقق اهداف سیاسی داخلی انجام می‌شود. اینکه آیا این روند درست است یا خیر، محل بحث است. به‌ویژه هنگامی که در نظر آوریم کشورهای زیادی در جهان تأکید و تمرکز خود را روی دیپلماسی عمومی گذاشته‌اند. بی‌تردید یکی از مؤثرترین ابزارهای دیپلماسی عمومی، مبادلات فرهنگی و فکری است.

شاید در اینجا مناسب باشد دیپلماسی عمومی را تعریف کنیم و تفاوت آن را، حداقل در حوزه سیاست خارجی ژاپن، بیان نماییم.

دیپلماسی عمومی به معنای مجموعه اقدامات دولت‌ها برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی بین‌المللی درخصوص سیاست‌های داخلی و خارجی آن، از طریق فعالیت‌های حوزه روابط عمومی یا مبادله آراء و اندیشه‌ها با رسانه‌ها یا شهروندان دیگر کشورها است. بنابراین، دیپلماسی عمومی مشابه دیپلماسی فرهنگی نیست زیرا اولی همواره دارای اهداف سیاسی مشخصی است و مخاطبان از پیش تعیین‌شده‌ای دارد، درحالی‌که دومی (دیپلماسی فرهنگی) همواره و لزوماً با اهداف سیاسی همراه نیست. البته این دو مفهوم گاهی همپوشانی‌هایی با یکدیگر دارند و آن در مواردی است که دیپلماسی عمومی قصد دارد از طریق اقدامات فرهنگی تصویر کشور را بهبود بخشد. ولی باید گفت حتی در این مورد نیز تفاوتی ظریف بین این دو وجود دارد، زیرا دیپلماسی عمومی معمولاً شامل اقداماتی می‌شود که برای بهبود تصویر کشور انجام می‌شود و هدف این اقدامات تحقق اهداف راهبردی است.

در هر صورت نمی‌توان اهمیت مبادلات فرهنگی در حوزه هنرهای زیبا و هنرهای نمایشی یا مبادلات بین‌المللی برای تحقق اهداف سیاسی و تحت لوای اقدامات فرهنگی را نادیده گرفت. حتی زمانی که فعالیت‌های فرهنگی بین‌المللی را دولت‌ها یا مؤسسات شبه‌دولتی انجام می‌دهند، نباید آن‌ها را با اهداف محدود منافع ملی مرتبط کرد. این مسئله در عصر جهانی شدن بیشتر صدق می‌کند، زیرا منافع ملی کوتاه‌مدت می‌تواند با منافع گسترده‌تر و بلندمدت جهانی تعارض پیدا کند.

بخش‌های بعدی این مقاله عمدتاً درباره دیپلماسی فرهنگی براساس

تعریف ارائه شده در سطور پیشین هستند ولی درباره سیاست‌های ژاپن در حوزه مبادلات فرهنگی و دیپلماسی عمومی در دهه‌های گذشته نیز مطالبی ارائه شده است.

تاریخچه دیپلماسی فرهنگی ژاپن

هدف اصلی دیپلماسی فرهنگی بهبود تصویر و اعتبار کشور از طریق بخش‌های مختلف فرهنگ مانند هنرهای زیبا، هنرهای نمایشی، آموزش زبان و سنت‌های فکری است. نخستین پرسشی که باید درباره دیپلماسی فرهنگی ژاپن بپرسیم این است که «ژاپن می‌خواهد از طریق دیپلماسی فرهنگی چه تصویری از خود در جهان ارائه کند؟» در این خصوص، دیپلماسی فرهنگی ژاپن چند مرحله از تغییر را پشت سر گذاشته است.

در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ هدف دیپلماسی فرهنگی ژاپن تغییر تصویر آن از کشوری میلیتاریستی به کشوری صلح‌طلب و دوستدار دموکراسی بود. ژاپن در دوره پس از جنگ جهانی دوم برای اعاده موقعیت خود در سازمان‌های بین‌المللی، در اقدامی به شدت نمادین و در اولین گام در سال ۱۹۵۱ به سازمان یونسکو پیوست. به عبارت دیگر تلاش برای معرفی ژاپن به عنوان کشوری صلح‌طلب و دموکراتیک با گسترش فعالیت‌های فرهنگی همراه شد. فعالیت‌هایی که ژاپن قصد داشت به کمک آن‌ها هویت ملی جدیدی برای خود تعریف کند.

دولت ژاپن همگام با تحولات جدید در اجرای فعالیت‌های فرهنگی در خارج از کشور، روی سنت‌هایی همچون مراسم چای و ایکبانا (گل‌آرایی) تأکید بیشتری داشت و هدف از آن این بود که ژاپن را کشوری صلح‌طلب و دوستدار آرامش معرفی کند. در این دوره جزوه‌ها و بروشورهای زیادی در کشورهای مختلف توزیع شد که حاوی تصاویر شکوفه‌های آلبالو و کوه پوشیده از برف فوجی بود. این تصاویر نوعی حس آرامش را منتقل می‌کرد.^۱ همچنین در این دوره وزارت امور خارجه شروع به توزیع تقویم‌های ایکبانا

1. The P.R. pamphlet "Japan of Today", published by the Ministry of Foreign Affairs, used to feature a photo of cherry blossoms and snow-capped Mount Fuji

(گل‌آرایی) در میان مردم و سازمان‌های مختلف در دیگر کشورها کرد. اقدامی که تا به امروز هنوز ادامه دارد.

در این دوره تبلیغ برخی از عناصر فرهنگ سنتی ژاپن در خارج از کشور، به‌ویژه موضوعات مربوط به سامورایی‌ها یا سنت‌های فتودالی کنار گذاشته شد.^۱ به همین صورت تا سال‌های نخستین دهه ۱۹۷۰ آموزش زبان ژاپنی در خارج از کشور چندان ترویج نمی‌شد، زیرا بسیاری از فرهیختگان و مردم عادی مستعمره‌های سابق ژاپن در کره و چین، هنوز اقدامات این کشور در دوره پیش از جنگ جهانی دوم را برای ترویج زبان ژاپنی در آسیا به خاطر داشتند و بین این اقدامات و تمایلات امپریالیستی ژاپن نوعی ارتباط احساس می‌کردند. در سال‌های پایانی دهه ۱۹۶۰ و سال‌های آغازین دهه ۱۹۷۰، دیپلماسی فرهنگی ژاپن وارد مرحله دوم خود شد. در این مرحله و به‌ویژه پس از برگزاری المپیک ۱۹۶۴ در توکیو، تأکید از روی ارائه تصویری صلح‌طلب از ژاپن به‌سوی ارائه تصویری از کشوری پیشرفته از لحاظ اقتصادی تغییر کرد. این تغییر تاحدودی در پاسخ به واکنش امریکا و اروپا به توسعه اقتصادی ژاپن بود، زیرا این کشور در پایان دهه ۱۹۵۰ و سال‌های ابتدایی دهه ۱۹۶۰ مورد توجه کشورهای مختلف قرار گرفته بود. در این دوره، در بسیاری از کشورها واردات کالاهای ژاپنی هنوز «کم‌ارزش» تلقی می‌شد و متخصصان ژاپنی با موانع متعددی مواجه بودند. آنان متهم به ایجاد اختلال در بازار، دامپینگ و دیگر اقدامات نادرست شده بودند.

برای مقابله با این اتهامات و انتقادات، دیپلماسی فرهنگی بسیج شد تا این ایده را ترویج کند که اقتصاد ژاپن درحال رسیدن به مرحله جدیدی است و تصویر ژاپن را به‌صورت کشوری پیشرفته از لحاظ فناوری و اقتصادی به دیگر کشورها معرفی کند. به‌عبارت دیگر در سال‌های پایانی دهه ۱۹۶۰ و در دهه ۱۹۷۰، دیپلماسی فرهنگی ژاپن به‌جای اینکه «واکنشی» باشد و سعی در پاک کردن تصویر میلیتاریستی این کشور در دوره پیش از جنگ جهانی داشته

۱. اولین اجرای کابوکی در دوره پس از جنگ جهانی دوم در چین و در سال ۱۹۵۵ برگزار شد. ببینید:

The 69th Session of the Japanese Diet, Gaimu iinkai gijiroku (Minutes of the Foreign Affairs Committee) (March 15, 1972). (<http://kokkai.ndl.go.jp/>)

باشد، رویکردی اثباتی و ایجابی در پیش گرفت (هر چند که باید گفت این دیپلماسی ایجابی هنوز هم تا حدودی واکنشی بود، زیرا قصد داشت تصویر اقتصادی «منفی» ژاپن را از اذهان مردمان کشورهای مختلف بزداید).

البته این تغییر در دیپلماسی فرهنگی ژاپن ریشه در امری جدید داشت: موقعیت جدید ژاپن به عنوان عضو مسئول جامعه بین‌المللی، میزبانی المپیک توکیو در سال ۱۹۶۴، تأسیس دفتر همکاری‌های اقتصادی و احیای دفتر فعالیت‌های فرهنگی در وزارت امور خارجه، پیوستن به سازمان همکاری‌های اقتصادی و توسعه، همگی حکایت از این داشت که جایگاه ژاپن در جامعه بین‌المللی ارتقا یافته و هویت جدیدی براساس کشوری دموکراتیک و توسعه‌یافته از لحاظ اقتصادی پیدا کرده است.

این روند درگسترش فعالیت‌های فرهنگی در خارج از کشور انعکاس یافت و بارزترین نمود آن توسعه امکانات فرهنگی ژاپن در خارج از کشور بود. برجسته‌ترین نمونه‌ها شامل تأسیس مراکز فرهنگی و اطلاع‌رسانی وابسته به سفارتخانه‌ها، تأسیس «انجمن زبان ژاپنی برای خارجی‌ها» در سال ۱۹۶۲ و گسترش بعدی آن، امضای مجموعه‌ای از موافقت‌نامه‌های مبادلات فرهنگی با هشت کشور سوسیالیستی بین سال‌های ۱۹۶۹ (با یوگسلاوی) و ۱۹۷۹ (با چین) بود. این دوره همچنین شاهد معرفی کردن سبک‌های نمایشی کابوکی (Kabuki) و نوح (Noh) به جامعه بین‌المللی بود.

تأسیس بنیاد ژاپن در سال ۱۹۷۲ شاهد دیگری بر این دیپلماسی فرهنگی ایجابی بود. این بنیاد براساس موقوفه‌ای ۲۰ میلیارد ینی (بعدها به ۵۰ میلیارد ین افزایش یافت) تأسیس شد و فعالیت‌های اصلی آن شامل ۱) کمک به آموزش زبان ژاپنی در خارج از کشور (۲) مبادلات فرهنگی و از جمله مبادله هنرمندان و موسیقیدان‌ها (۳) ترویج مطالعات ژاپن در خارج از کشور بود.

باتوجه به پیشرفت‌های اقتصادی ژاپن، تلاش‌های دولت برای گسترش مطالعات ژاپن در خارج از کشور شامل بخشی بود که هدف آن مطالعه اقتصاد این کشور می‌شد. یکی از طرح‌های این بخش، تأسیس صندوق تاناکا برای حمایت از ۱۰ دانشگاه بزرگ آمریکا جهت گسترش مطالعات ژاپن بود.

این طرح شامل اعطای کمک یک میلیون دلاری به ۱۰ دانشگاه بزرگ آمریکا به منظور گسترش مطالعات ژاپن می‌شد. در مجموع، اعطای کمک یک میلیون دلاری به ۱۰ دانشگاه آمریکایی تاحد زیادی به گسترش مراکز مطالعات ژاپن در ایالات متحده کمک کرد.

دهه ۱۹۷۰ شاهد تغییر دیگری در دیپلماسی فرهنگی ژاپن بود. تغییرات این دوره در پاسخ به افزایش احساسات ضدژاپنی در آسیا بود. در کشورهای جنوب شرق آسیا مردم معتقد بودند که ژاپن تهاجم اقتصادی را آغاز کرده است. وابستگی کشورها از لحاظ اقتصادی به ژاپن در حوزه‌های تجارت، سرمایه‌گذاری و کمک‌های ارائه شده برای توسعه، سبب بروز واکنش‌هایی در کشورهای آسیایی شد. برخی از مردم به صورت تمسخرآمیزی ژاپن را کشور بدون چهره یا کشور موزی نامیدند. اصطلاح دوم به این معنا بود که ژاپن آسیا را نشناخته است زیرا آن‌ها (ژاپنی‌ها) در ظاهر زرد هستند (در ظاهر آسیایی هستند) ولی در باطن سفید می‌باشند (از لحاظ فکری غربی هستند). دیگران به این نکته اعتراض داشتند که ژاپن همیشه از طریق سونی، هوندا یا اسکناس‌های ین در کشور آن‌ها حضور پیدا کرده و هیچ ارتباطی با شخص با شرکای آسیایی خود نداشته است.

این انتقادات عزم ژاپن برای گسترش فعالیت‌های فرهنگی در آسیا را جزم کرد. تأسیس شعبه‌های بنیاد ژاپن در بیشتر کشورهای جنوب شرق آسیا نشانه روشنی از سیاست جدید بود. این سیاست در نهایت موجب تأسیس مرکز فرهنگی بنیاد ژاپن در سازمان آسه‌آن در سال ۱۹۹۰ شد. وظیفه این مرکز معرفی فرهنگ کشورهای آسه‌آن به مردم ژاپن است تا از این طریق سبب ارتقای دانش مردم ژاپن شده و علاقه آن‌ها به منطقه جنوب شرق آسیا را افزایش دهد.

در همین دوره بود که مدرسه اوهیرا در چین برای حمایت و گسترش مطالعات ژاپن تأسیس شد. هدف این مطالعات استفاده چین از تجربه ژاپن در توسعه اقتصادی و مدرنیزاسیون کشور بود. شایان ذکر است که دیپلماسی فرهنگی جدید ژاپن به این دلیل اتخاذ شده بود که این کشور قصد داشت

تصورات موجود درباره خود را تغییر دهد. این هدف در اظهارات اعضای کمیته روابط خارجی مجلس نمایندگان ژاپن در زمان تصویب لایحه تأسیس بنیاد ژاپن به خوبی مشهود بود.

در بحث‌های این کمیته، وزیر امور خارجه وقت ژاپن، تاکئو فوکودا، که طراح اصلی ایده تأسیس بنیاد ژاپن بود گفت: «ژاپن امروزه باید موفقیت خود را در موفقیت دیگر کشورهای جهان جستجو کند و تمامی مردم کشورمان باید از این هدف آگاه باشند». به عبارت دیگر مردم ژاپن از فعالیت‌های بین‌المللی کشورشان اطلاع داشته باشند.

مرحله بعدی در تحول دیپلماسی فرهنگی ژاپن در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ آغاز شد. با قدرتمندتر شدن اقتصاد ژاپن و افزایش اهمیت این کشور در عرصه بین‌المللی، انتظارات از آن برای مشارکت بیشتر در امور بین‌المللی و ایفای نقشی مسئولانه‌تر در جامعه بین‌المللی افزایش یافت. دیپلماسی فرهنگی به‌عنوان یکی از «ستون‌های سه‌گانه» سیاست خارجی تعیین شد. ستون نخست، مشارکت ژاپن در عملیات حفظ صلح و اقدامات مشابه بود، ستون دوم نیز ارائه کمک‌ها برای توسعه کشورها یا کمک‌های اقتصادی به‌شمار می‌رفت.

در این دوره اصطلاح جدید «همکاری فرهنگی» در دیپلماسی فرهنگی ژاپن شروع به نقش‌آفرینی کرد. همکاری‌های فرهنگی شامل اقداماتی همچون کمک به کشورهای درحال توسعه برای اجرای تئاتر، اعطای تجهیزات نوری یا ضبط برنامه‌ها، تجهیز و آماده‌سازی موزه‌ها و ارائه کمک‌های فنی در حوزه مدیریت هنری می‌شد. بر همین اساس بود که ژاپن در ابتدای دهه ۱۹۹۰ صندوقی در سازمان یونسکو برای حفاظت از میراث فرهنگی کشورهای در حال توسعه تأسیس کرد.^۱

یکی از اهداف دیپلماسی فرهنگی ژاپن در سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ و ابتدای دهه ۱۹۹۰ مقابله با احساس تهدیدی بود که شرکت‌های آمریکایی و

۱. هدف اصلی این صندوق حفظ بناها و محوطه‌های تاریخی در کشورهای درحال توسعه است که ممکن است در فرآیند تغییرات اقتصادی و اجتماعی مورد غفلت واقع شوند. این صندوق سپس حوزه فعالیت خود را گسترش داد تا حفاظت از پدیده‌های فرهنگی غیرملموس مانند موسیقی را نیز دربرگیرد.

اروپایی در مقابل ژاپن احساس کرده بودند. دلیل این احساس تهدید این بود که، سرمایه‌گذاری و صادرات ژاپن در جهان گسترش یافته بود. نخبگان فکری آمریکا که به جناح تجدیدنظرطلبان (رویزیونیست‌ها) تعلق داشتند خواستار اتخاذ اقداماتی برای مقابله با «تهدید» ژاپن شدند و معتقد بودند ژاپن جامعه‌ای بیگانه (از غرب) است و ماهیت آن هیچ‌گاه تغییر نخواهد کرد. این واکنش آن‌ها در واقع نمادی از دیدگاه‌های آمریکایی‌ها و اروپایی‌هایی بود که معتقد بودند مورد تهاجم اقتصاد ژاپن قرار گرفته‌اند.^۱ دولت ژاپن برای برطرف کردن این نگرانی‌ها از دیپلماسی عمومی برای طرح تمایل این کشور جهت مشارکت با سایر کشورها در جامعه بین‌المللی و به‌ویژه کشورهای توسعه‌یافته، استفاده کرد. این اقدامات دیپلماتیک منجر به تأسیس مرکز مشارکت جهانی^۲ در سال ۱۹۹۲ شد. هدف این مرکز، گسترش انواع جدید مبادلات فرهنگی و هنری با ایالات متحده بود. مرکز مشارکت جهانی با برخورداری از یک موقوفه ۵۰ میلیارد ینی قصد داشت برنامه‌های مختلفی را اجرا کند، که در مقیاس «موضوعات جهانی» بود. برنامه‌های متعددی برای ارتقای گفت‌وگو بین ایالات متحده و ژاپن در موضوعات مشترک اجرا شد. این موضوعات شامل استقرار دموکراسی در کشورهای درحال توسعه، مشکلات زیست‌محیطی و بیماری‌های واگیر بود. مرکز مشارکت جهانی همچنین تلاش کرد مبادلات جدید شهروند با شهروند و نیز ارتباط بین سازمان‌های مردم‌نهاد در دو کشور را گسترش دهد.

تقریباً در همین زمان بود که دولت‌های ژاپن و ایالات متحده طرح «موضوعات مشترک برای همکاری در چشم‌انداز جهانی»^۳ را اجرا کردند. این طرح شامل تجمیع منابع انسانی و مالی بود که کارشناسان آمریکایی و ژاپنی را قادر می‌ساخت، پروژه‌هایی در مقیاس جهانی در موضوعاتی همچون کمک به استقرار دموکراسی در السالوادور و کمک به حفظ مرجان‌ها در اقیانوس

۱. دیدگاه‌های تجدیدنظرطلبانه آمریکایی‌ها را می‌توان در مقاله جیمز فلو در نشریه آتلانتیک مانند شماره ماه می ۱۹۸۹ یافت.

2. Center for Global Partnership

3. Common Agenda for Cooperation in Global Perspective

آرام اجرا کنند.^۱ اگرچه اقداماتی که براساس طرح «موضوعات مشترک» انجام می‌شد، لزوماً «فرهنگی» نبود، ولی این طرح را می‌توان بخشی از اقدامات دیپلماسی عمومی ژاپن برای مقابله با دیدگاه‌های تجدیدنظرطلبانه در آمریکا دانست.

برداشت‌های غیرصریح درباره تهاجم اقتصادی ژاپن در آسیا و نظریه‌های تجدیدنظرطلبانه در آمریکا، سبب طرح دیدگاه‌های متقابل در ژاپن شد که کتاب «ژاپنی که می‌تواند نه بگوید» اثر مشترک آکیرا موریتا و شینتاروایشی‌ها را یکی از این آثار است. طرح دیدگاه‌های تجدیدنظرطلبانه در آمریکا همچنین سبب ایجاد احساس «کِن بی» (تنفر از آمریکا) و انتقاد از «آمریکایی شدن» در برخی از محافل روشنفکری ژاپن شد که می‌توان آن را نتیجه ناخواسته دیپلماسی عمومی ژاپن در دهه ۱۹۹۰ دانست.

یکی دیگر از پیامدهای انتقادات بین‌المللی از ژاپن، تغییر در ذهنیت ژاپنی‌ها بود. به‌گونه‌ای که مردم ژاپن دریافتند باید دیدگاه‌ها و احساسات مردم دیگر کشورها را بیشتر مورد توجه قرار دهند و ارتباطات خود با جامعه بین‌المللی را گسترده‌تر و عمیق‌تر کنند.

نتیجه نهایی این شد که، در کل کشور این تقاضا شکل گرفت که ژاپن از طریق گسترش ارتباطات فرهنگی و هنری با جامعه بین‌المللی، با دنیا تعامل بیشتری داشته باشد و به اصطلاح «بین‌المللی» شود. این تحولات سبب شد که دولت‌های محلی در برنامه‌های مبادلات فرهنگی بین‌المللی مشارکت کنند. اجرای برنامه آموزش و مبادلات ژاپن^۲ که براساس آن هرساله صدها معلم زبان‌های خارجی و مسئولان مبادلات فرهنگی بین‌المللی به ژاپن دعوت می‌شدند، تلاش دیگری برای بین‌المللی کردن جوامع محلی بود.^۳

۱. برای آگاهی از جزئیات موضوع مشترک مراجعه کنید به:

<http://www.mofa.go.jp/region/n-america/us/agenda/gpers.html>

2. Japan Exchange and Teaching Programme

۳. برنامه JET در سال ۱۹۸۷ آغاز شد و بودجه آن در سال ۱۹۸۹ میلادی ۳۰۰ میلیون ین بود که در سال ۲۰۰۸ به ۱/۱ میلیارد ین رسید. براساس این برنامه، هر ساله بین ۴ تا ۵ هزار جوان از ۴۰ کشور به ژاپن دعوت می‌شوند که یا به‌عنوان دستیار مربی آموزش زبان‌های خارجی هستند یا به‌عنوان هماهنگ‌کننده در دولت‌های ایالتی حضور پیدا می‌کنند. ببینید:

با نگاهی به تحولات سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ و آغاز دهه ۱۹۹۰، می‌توان دریافت که ژاپن در پی ایجاد هویتی جدید برای خود در جامعه بین‌المللی بوده است. براساس این هویت جدید، ژاپن کشوری مسئول، صلح‌طلب و غیرخودخواه است که در پی استقرار صلح جهانی، موفقیت و امنیت از طریق روش‌های غیرنظامی می‌باشد. براساس همین ذهنیت بود که در دولت نخست‌وزیر نوبورو تاکه‌شیتا «گروه بررسی مبادلات فرهنگی بین‌المللی»^۱ تشکیل شد. این گروه چنین نتیجه‌گیری کرد که یکی از اهداف اصلی مبادلات فرهنگی بین‌المللی کمک به امنیت ملی و جهانی است.

در سال‌های میانی دهه ۱۹۹۰ که کشورهای مختلف جهان با امواج جدید جهانی شدن مواجه شده بودند، ژاپن نیز ناگزیر بود دیپلماسی خود را با شرایط جدید تطبیق دهد. درعین حال یک دهه رشد اقتصادی اندک و افزایش کسری مالی، ژاپن را ناگزیر ساخت به دیپلماسی فرهنگی خود جهت‌گیری جدیدی بدهد. نخست اینکه ژاپن مجبور شد هویت فرهنگی خود را در عصر جهانی شدن باز تعریف کند. ژاپن که به‌عنوان کشوری دموکراتیک تاحد زیادی به‌عنوان عضو مسئول در جامعه جهانی پذیرفته شده بود، باید تصویری از خود ارائه می‌کرد که عضو جدید باشگاه کشورهای توسعه‌نیافته نیست، بلکه عضو مسئول و کمال‌یافته این مجموعه است.

این بدان معنا بود که این کشور به‌جای تأکید روی جوانب عجیب فرهنگ ژاپنی، باید خود را پیشگام فرهنگ پست‌مدرن معرفی کند. به این ترتیب انیمیشن، کتاب‌های کمیک مصور، موسیقی پاپ، غذاهای ژاپنی و رمان‌های نویسندگان جوان، همگی نقش مهمی در فعالیت‌های فرهنگی بین‌المللی ژاپن پیدا کردند. البته بیشتر این فعالیت‌ها ماهیتی تجاری دارند و بنابراین دیپلماسی فرهنگی ژاپن با سیاست تجاری آن ارتباط نزدیکی پیدا می‌کند.

Jun Wada, "Higashi Ajia ni okeru Nihon no kokusai bunka koryu to bunka gaiko" (Japan's International Cultural Exchange and Cultural Diplomacy in East Asia), in Soeya and Tadokoro ed., *Nihon no Higashi Asia Koso* (Japan's Vision for East Asia) (2004, Keio University).

1. Cultural debating Group on International Exchange

مانند حمایت از حقوق معنوی آثار یا شرکت کردن در جشنواره‌های بین‌المللی فیلم و نمایشگاه‌های بین‌المللی کتاب. این جهت‌گیری جدید به صورت کامل در مفهوم «صنعت محتوا»^۱ نمود پیدا می‌کند که به معنای صنعت فیلم، موسیقی، انیمیشن، مد و خدمات وابسته به آن‌ها است.^۲ تلفیق صنعت الکترونیک ژاپن با فرهنگ سنتی این کشور نیز مورد توجه قرار گرفته است. برای مثال صنعت رباتیک با سنت‌های «کاراکوری نینجیو» (خیمه‌شب‌بازی مکانیزه) دوره تاریخی اِدو (Edo) تلفیق شده است. به عبارت دیگر دیپلماسی فرهنگی ژاپن روی مرتبط کردن سنت‌های قدیمی و پرافتخار فرهنگی ژاپن با فناوری مدرن آن تمرکز پیدا کرده است.

البته جهانی شدن، روی جهت‌گیری دیپلماسی فرهنگی و دیپلماسی عمومی ژاپن تأثیر مهم دیگری نیز گذاشته است. یکی از جوانب قابل توجه جهانی شدن، پیشرفت سریع اقتصادی چین، کره جنوبی و برخی از کشورهای جنوب شرق آسیا بوده است. بسیاری از کشورهای آسیایی به دلیل توسعه اقتصادی، امروزه می‌توانند دیپلماسی فرهنگی خود را در نقاط مختلف جهان اجرا کنند. بنابراین تصویری که ژاپن قصد داشت از خود در جهان ارائه کند - تنها کشور آسیایی با اقتصاد پیشرفته، نهادهای دموکراتیک و سنت‌های فرهنگی کهن - در مقایسه با کشورهای آسیایی رنگ باخته و کم‌رنگ شده است. ژاپن در اجرای دیپلماسی فرهنگی خود با این مسئله مواجه شد که باید خود را به صورت مشخص‌تری از چین، کره جنوبی و دیگر کشورهای آسیایی متمایز کند. بنابراین حوزه‌هایی که در آن‌ها، ژاپن از لحاظ سنت فرهنگی متمایز از سایر کشورهای آسیایی بود، اهمیت بیشتری پیدا کرد. موقعیت «منحصربه‌فرد» ژاپن در آسیا تضعیف شده بود، البته اگر نگوئیم که به دلیل بحران اقتصادی آسیا و رکود ژاپن در دهه ۱۹۹۰ از بین رفته بود و اهمیت ژاپن به عنوان الگوی اقتصادی تغییر کرده بود. بنابراین دیپلماسی فرهنگی سنتی ژاپن که قصد داشت این کشور را به عنوان تنها کشور پیشرفته از لحاظ

1. Content industry

۲. مجمعی برای تبلیغ و گسترش «صنعت محتوا» که زیر نظر نخست‌وزیری فعالیت می‌کند و در سال ۲۰۰۲ تأسیس شد

اقتصادی در آسیا و الگویی برای پیروی سایر کشورهای آسیایی معرفی کند، مورد تجدید نظر قرار گرفت.

در این دوره دیپلماسی فرهنگی روی ارائه تصویری دوگانه از ژاپن تمرکز کرد که تلفیقی از جدید و قدیم بود. «نمایشگاه عصر ادو کبیر» که در سال ۱۹۹۵ در لندن افتتاح شد، می‌تواند به‌عنوان تلاشی برای ارائه تصویر این کشور که تلفیقی از ژاپن مدرن و باستانی بود، تلقی شود.

سپس قرن جدید آغاز شد و مرحله دیگری در تحول دیپلماسی فرهنگی ژاپن پدیدار گردید. شاخصه این مرحله افزایش وابستگی متقابل و شکل‌گیری باورهای فرهنگی مشترک بین نسل جوان در کشورهای شرق آسیا و به‌ویژه ژاپن، کره جنوبی، تایوان و مناطق ساحلی شرق چین است. محبوبیت سریال‌های کره‌ای در ژاپن و چین و استقبال از موسیقی پاپ ژاپنی در کره جنوبی و چین برخی از مظاهر آن است.^۱

در چنین شرایطی، بسیاری از مبادلات فرهنگی بین‌المللی در شرق آسیا براساس ملاحظات اقتصادی و تجاری انجام می‌شد و نقش دولت و سازمان‌های نیمه‌دولتی شروع به تغییر کرد. پدیده دیگر در شرق آسیا، ظهور «ملی‌گرایی» در کره جنوبی و چین است. غرور ملی در دستیابی به پیشرفت اقتصادی به همراه این حس که از لحاظ تاریخی به وسیله قدرت‌های استعماری مورد استثمار قرار گرفته‌اند، سبب پیدایش ملی‌گرایی جسورانه‌ای در کره جنوبی و چین شده است، که گاهی اوقات خطاب آن به ژاپن بوده، زیرا این کشورها مستعمره ژاپن بوده یا با آن جنگیده‌اند.

این تحولات، سبب ایجاد تغییرات زیادی در دیپلماسی فرهنگی ژاپن شده‌اند. برای مثال بنیاد ژاپن در چین شروع به ایجاد شبکه مراکز کوچک اطلاع‌رسانی «قلب به قلب» کرده است تا از طریق آن‌ها فرهنگ معاصر ژاپن را به جوانان چین معرفی کند.^۲ در کره جنوبی نیز برخی از سازمان‌های

۱. درصد افرادی که سریال‌های تلویزیونی کره‌ای را در چین و ژاپن مشاهده می‌کنند افزایش یافته است.
۲. تا پایان سال ۲۰۰۸ سه مرکز بزرگ تأسیس شده‌اند (در شهرهای چنگ‌دو، چانگ‌چونگ و نانجینگ). این مراکز به‌صورت مشترک زیر نظر بنیاد ژاپن، نهادهای عمومی محلی فعالیت می‌کنند. دو مرکز کوچک زیر نظر نهادهای عمومی محلی اداره می‌شوند (نانتون و بنیان).

داوطلب با حمایت دولت این کشور و بنیاد ژاپن جشنواره ماتسورای را در سئول برگزار کردند. در این جشنواره شهروندان ژاپنی و کره‌ای می‌توانستند تجربه در کنار هم بودن در یک واقعه فرهنگی را بدست آورند و این احساس در آن‌ها ایجاد شود که متعلق به جامعه واحدی هستند.

مرحله کنونی

امروزه ژاپن با چالش‌های متعددی روبه‌رو است. اولین آن‌ها، کمبود منابع مالی برای فعالیت‌های فرهنگی در خارج از کشور است. این احساس وجود دارد که هر برنامه مبادلات فرهنگی باید نتایج و دستاوردهای فوری داشته باشد تا بتوان آن‌ها را برای مالیات‌دهندگان و دیگر افراد ذیربط توضیح داد. این بدان معناست که اختصاص دادن منابع مالی برای طرح‌هایی که نتایج آن‌ها در بلندمدت ظاهر می‌شود، دشوارتر خواهد شد. برای مثال، مبادله آثار فکری و هنری در این دسته قرار می‌گیرند. کاهش فعالیت‌های بسیاری از اندیشکده‌ها، یکی از نتایج این روند است و هم‌چنین باعث کاهش حضور و مشارکت ژاپن در گفتمان‌های بین‌المللی شده است.

درعین‌حال، بسیاری از محافل سیاسی ژاپن به‌صورت روزافزونی خواستار آن شده‌اند که دیپلماسی فرهنگی در خارج از کشور بیشتر روی ترویج اندیشه‌ها، فرهنگ و سنت این کشور برای مردم جهان فعالیت کند.^۱

این دیدگاه اگرچه در نگاه نخست ممکن است منطقی به نظر برسد، ولی باید گفت نوعی خطا در چنین تفکری وجود دارد. زیرا براساس این فرضیه بنا شده که، فرهنگ و سنت‌های ژاپن به‌صورت بنیادین فقط به این کشور تعلق دارد و ژاپنی‌ها و دولت این کشور باید دیگران را با فرهنگ خود آشنا کنند. در عصر جهانی شدن فرهنگ، هر کشور به‌صورت روزافزونی از فرهنگ دیگر کشورها غیرقابل تمایزتر می‌شود. به‌عبارت دیگر کالاها و خدمات فرهنگی در بازار جهانی «بین‌المللی» می‌شوند. برخی از کالاهای فرهنگی

۱. گزارشی که در پایان مباحثات و مذاکرات «گروه بررسی گسترش دیپلماسی فرهنگی» در سال ۲۰۰۵ منتشر شد بر «اهمیت روزافزون جنبه دیپلماتیک فعالیت‌های فرهنگی بین‌المللی» تأکید می‌کند و خواستار تقویت ظرفیت تبلیغی شده است.

«ژاپنی» ممکن است توسط غیرژاپنی‌ها بهتر تولید شده یا اجرا شوند. همان‌گونه که ممکن است بعضی از غذاهای فرانسوی را سرآشپزهای ژاپنی بهتر از هم‌تایان فرانسوی خود طبخ کنند. در واقع می‌توان گفت، اینکه ادبیات هاروکی موراکامی، انیمیشن‌ها و فرهنگ اوتاکو پدیده‌هایی واقعاً «ژاپنی» باشند دیگر جای تردید وجود دارد. این پدیده‌ها شاید بخش‌هایی از یک فرهنگ اولترا مدرن باشند که دیگر لزوماً «متعلق به ژاپن» نیستند.

در چنین وضعیتی، بسیاری از کنشگران دیپلماسی فرهنگی ژاپن و از جمله بنیاد ژاپن، این رویه را در پیش گرفته‌اند که سنت‌های فرهنگی «ژاپنی» دیگر در مالکیت ژاپن قرار ندارند، بلکه میراث ارزشمند بشریت‌اند. این گفته بدان معناست که دیپلماسی فرهنگی ژاپن نه تنها باید اندیشه‌ها و سنت‌های ژاپنی را در جهان تبلیغ و معرفی کند، بلکه باید فرهنگ غیرژاپنی را به مردم ژاپن معرفی نماید تا میراث فرهنگی جهانی را غنی‌تر کند. چنین رویکردی سبب کمک به حفظ تنوع فرهنگی می‌شود و در نهایت موجب بقای محیط فرهنگی غنی برای بشریت خواهد شد.

ژاپن در اقدامی ابتکاری و نوآورانه، از مبادلات فرهنگی به‌عنوان روشی برای استقرار صلح بهره گرفته است. این مفهوم جدید استقرار صلح از طریق مبادلات فرهنگی نشان‌دهنده چندوجهی بودن کارکردهای دیپلماسی فرهنگی است. امروزه دیپلماسی فرهنگی ابعاد مختلفی دارد که برخی از آن‌ها تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است. کمک به تجدید حیات جوامع محلی و گروه‌های قومی با پیشینه‌های فرهنگی متفاوت، برای رسیدن به همزیستی مسالمت‌آمیز، بخشی از اهداف مبادلات فرهنگی ژاپن است.

«قدرت نرم» مفهوم دیگری است که بر دیپلماسی فرهنگی ژاپن تأثیر گذاشته است. هرچند که مفهوم قدرت نرم به‌عنوان یک ابزار سیاسی باید با احتیاط به‌کار برده شود، این مفهوم در نقطه کانونی مباحثات و استدلال‌های کسانی در ژاپن قرار گرفته است که معتقدند این کشور باید دیپلماسی فرهنگی تهاجمی‌تری را در پیش بگیرد. برخی از اقدامات انجام شده، که می‌توان آن‌ها را کاربرد این مفهوم (قدرت نرم) دانست.

همکاری ژاپن با ایالات متحده در جنگ عراق تصویر این کشور در خاورمیانه را خدشه‌دار کرد. بنابراین ژاپن تصمیم گرفت دیپلماسی «قدرت نرم» را در عرصه فرهنگ در پیش گیرد تا خسارت وارده را جبران کند. توزیع کتاب‌های مصور که برخی از اعضای خانواده امپراتور ژاپن آن‌ها را نگاشته بودند در مدارس ابتدایی مناطقی که نیروهای ژاپنی در آن‌ها مستقر شده بودند، دعوت از تیم ملی فوتبال عراق به ژاپن، پخش انیمیشن‌های فوتبالی ژاپنی در تلویزیون عراق، نمونه‌هایی از استفاده از «قدرت نرم» ژاپن برای حفظ تصویر مثبت خود در جهان عرب است.

تأسیس مراکز اطلاع‌رسانی «قلب به قلب» در شهرهای مراکز استان در چین، که بیشتر به آن‌ها اشاره شد، می‌تواند نمونه‌هایی از دیپلماسی فرهنگی نوین ژاپن باشد.

طرح وزارت امور خارجه برای اعطای جایزه به هنرمندان خارجی فعال در عرصه طراحی کتاب‌های مصور به سبک ژاپنی (مانگا)، یکی دیگر از اقدامات انجام شده برای به‌کارگیری جاذبه‌های اولترامدرن ژاپن برای مبادلات بین‌المللی است. البته محصولات فرهنگ پست‌مدرن ژاپن چندان برای فعالیت‌های دولتی مناسب نیستند زیرا در برخی موارد دارای مؤلفه‌های ضداجتماعی یا ضدتشکیلاتی هستند.

بنابراین، اگرچه «جاذبه‌های اولترامدرن» ژاپن در نقاط مختلف جهان به‌خوبی احساس می‌شود ولی به‌کارگیری چنین مؤلفه‌هایی به‌عنوان ابزار دیپلماسی فرهنگی برای دولتمردان ژاپنی چندان آسان نخواهد بود.

گفتار پایانی

بررسی دیپلماسی فرهنگی ژاپن در نیم‌قرن گذشته مشخص می‌سازد این پدیده روندی تکاملی را طی کرده است. هدف دیپلماسی فرهنگی ژاپن همواره برطرف کردن تصویر منفی این کشور بوده است. البته شاید بهتر است بگوییم، تلاش کرده تصورات نادرست درباره ژاپن در کشورهای خارجی را «اصلاح» کند. پیام اصلی دیپلماسی فرهنگی ژاپن این بوده که «ژاپن تغییر

کرده است» یا «ژاپن آن چیزی نیست که ممکن است شما فکر کنید». امروزه ژاپن باید به فراتر از الگوهای سنتی دیپلماسی فرهنگی بیندیشد. این کشور باید با سنت‌های فرهنگی خود که زمانی مورد افتخار آن بوده‌اند، با اعتماد به نفس بیشتری مواجه شود و آن‌ها را به صورت گسترده‌تر و عمیق‌تر به دیگر کشورها معرفی کند. این کار نه برای ارتقای تصویر ژاپن در خارج از کشور، بلکه باید برای غنی‌سازی فرهنگ و جامعه بشری و حفظ صلح جهانی و تنوع فرهنگی باشد.

بازخوانی دیپلماسی فرهنگی ژاپن بررسی انتقادی رویکردهای نهاد - محور در خصوص قدرت نرم ژاپن

نویسنده: الکساندر بوخ^۱

مقدمه

در این مقاله به بحث‌های مطرح شده درباره قدرت نرم ژاپن و دیپلماسی فرهنگی این کشور پرداخته خواهد شد. بیشتر آثار علمی روی نهادهای ژاپن تمرکز دارند و بر این نکته تأکید می‌کنند که ژاپن می‌تواند از طریق سیاستی هوشمندانه و به‌کارگیری امکانات و توانمندی‌های فرهنگی، قدرت نرم خود را افزایش دهد. در این مقاله «رویکرد نهاد - محور» را مورد تردید قرار خواهیم داد. پیشنهاد خواهیم کرد که دیپلماسی فرهنگی فقط موضوعی مربوط به مهارت دیپلماتیک نیست، بلکه بازتاب‌دهنده هویت‌های ملی است، که تا حد زیادی تحت تأثیر ساختارهای فکری جامعه بین‌المللی هستند. با به‌کارگیری این چارچوب برای بررسی دیپلماسی فرهنگی ژاپن در دوره معاصر، معتقدم که پیوستن ژاپن به اردوگاه غرب پس از جنگ جهانی دوم و تغییراتی که به همین سبب در هویت ژاپنی ایجاد شده، سبب گردید تعریف راهبردی جدیدی از فرهنگ ژاپن شکل گیرد و به‌همین دلیل دیپلماسی فرهنگی این

1. Alexander Bukh

۲. استاد دانشگاه ویکتوریای نیوزیلند

کشور محدود شود.

در سال‌های اخیر، مفهوم «دیپلماسی فرهنگی»، اهمیت بیشتری پیدا کرده و مورد توجه متخصصان روابط بین‌الملل، پژوهشگران و سیاستگذاران قرار گرفته است. البته اهمیت دیپلماسی فرهنگی در چارچوب گسترده‌تر قدرت نرم قرار می‌گیرد. مفهوم قدرت نرم، یکی از مهم‌ترین تغییراتی است که پس از پایان جنگ سرد برای فهم قدرت در عرصه روابط بین‌المللی، رخ داده است.

در حوزه بین‌الملل، از ابتدای دهه ۲۰۰۰ میلادی، این موضوع که قدرت یک کشور نه تنها از لحاظ عوامل مادی، بلکه از نظر توانایی آن برای جذب دیگران و همکاری آن‌ها نیز سنجیده می‌شود، به یکی از رایج‌ترین مفاهیم در مباحث روابط بین‌الملل در محافل دانشگاهی و سیاسی تبدیل شده است. دیپلماسی فرهنگی یکی از ابزارهای اصلی دولت‌ها به منظور افزایش جذابیت‌های کشور برای دیگران به‌شمار می‌رود.

مفهوم قدرت نرم را ابتدا جوزف نای در سال‌های نخستین دهه ۱۹۹۰ مطرح کرد. پس از کتاب تأثیرگذار او با عنوان «قدرت نرم، راهی برای کسب موفقیت در سیاست جهانی» (نای، ۲۰۰۴)، این مفهوم در کشورهای مختلف جهان مورد توجه قرار گرفت. قدرت نرم به معنای توانایی یک کشور در تأثیرگذاری بر انتخاب‌های کشورهای دیگر در عرصه سیاست خارجی از طریق اقدامات غیراجباری است. فرهنگ، ارزش‌های سیاسی و سیاست خارجی غیرنظامی، مهم‌ترین عواملی هستند که یک کشور می‌تواند دیگران را به خود جذب کند و همکاری آن‌ها را سبب شود (نای، ۲۰۰۴). البته این عقیده که امکانات غیرمادی یک کشور می‌تواند در عرصه روابط بین‌الملل برای تأثیرگذاری بر دیگران اهمیت داشته باشد، موضوع چندان جدیدی نیست، دهه‌های متمادی - اگر نگوئیم قرن‌ها - است، که این امکانات غیرمادی بخش جدایی‌ناپذیر سیاست خارجی کشورها را تشکیل می‌دهد. علاوه بر آن، مفهوم قدرت نرم، از مفهوم کاملاً شناخته شده «تبلیغات» (پروپاگاندا) متفاوت است. تبلیغات یا پروپاگاندا به معنای «تلاش‌ها و اقدامات آگاهانه برای شکل‌دهی

باورها به منظور دستیابی به پاسخی است که موجب انجام شدن اقدامات مورد نظر می‌شود» (جاوت و اودانل، ۱۹۸۶، در کتاب کوشنر، ۲۰۰۶، ص ۴). البته احتمالاً کار علمی جوزف نای درباره این مفهوم (قدرت نرم) و بسته‌بندی آن در یک قالب جهانی، که برخلاف مفهوم پروپاگاندا هیچ معنای منفی‌ای همراه خود نداشت، سبب شد در محافل دانشگاهی و سیاستگذاری مورد توجه و اقبال قرار گیرد.

ژاپن در سال‌های دهه ۲۰۰۰ میلادی به یکی از مهم‌ترین کشورها در عرصه قدرت نرم تبدیل شد، به‌گونه‌ای که برخی از پژوهشگران از آن به‌عنوان «ابر قدرت عرصه قدرت نرم» یاد کرده‌اند (واتانابه و مک کانل، ۲۰۰۸). توانایی ژاپن در جذب دیگران از طریق منابع فرهنگی آن - یعنی قدرت نرم فرهنگی این کشور - مورد توجه و اهتمام دانشگاهیان و سیاستگذاران قرار گرفته است. البته بحث‌ها از لحاظ گستره و موضوع، بسیار متنوع بوده است. به‌گونه‌ای که از تمجید فرهنگ ژاپن و انتقاد نسبت به آن (کاواکاتسو، ۲۰۰۶؛ ایوابوچی، ۲۰۰۷) تا مطالعه و بررسی میزان پذیرش محصولات فرهنگی ژاپن (آیسون، ۲۰۰۸؛ ناکانو، ۲۰۰۸؛ اویشی و یاماموتو، ۲۰۰۸؛ اوتمازگین، ۲۰۰۸) و بررسی تحلیلی دیپلماسی فرهنگی ژاپن (لام، ۲۰۰۷، فوکوشیما، ۲۰۱۱؛ اوتمازگین، ۲۰۱۲) در تغییر بوده است. از میان سیاستگذاران، وزارت امور خارجه ژاپن در کتاب سالانه خود باعنوان «کتاب آبی دیپلماسی» (گزارش رسمی وزارت امور خارجه ژاپن در سال ۲۰۰۵) بر نقش فرهنگ به‌عنوان ابزار دیپلماسی این کشور تأکید کرد. پس از انتشار این گزارش بخش دیپلماسی عمومی در این وزارتخانه تأسیس شد که هدف آن «ایجاد ساختاری است که قدرت نرم ژاپن را افزایش دهد». (کوندو، ۲۰۰۸، ۲۰۰).

یکی از موضوعات اصلی که مورد اتفاق نظر دانشگاهیان و سیاستگذاران درخصوص قدرت نرم فرهنگی ژاپن و دیپلماسی فرهنگی این کشور قرار دارد، این است که ژاپن در صحنه بازی قدرت نرم به‌عنوان یک بازیگر مستقل در نظر گرفته می‌شود (لام، ۲۰۰۷؛ و یاس، ۲۰۱۱). برخی از تحلیل‌گران معتقدند ژاپن در به‌کارگیری محبوبیت فرهنگ خود برای مقاصد سیاسی

دارای محدودیت‌هایی است که مثلاً یکی از آن‌ها می‌تواند اختلافات تاریخی با کشورهای آسیایی باشد (لام، ۲۰۰۷، لی‌شین‌وا، ۲۰۱۱). البته قائل شدن به اینکه این محدودیت‌ها نتیجه مستقیم سیاست‌های توکیو است، به این معنا خواهد بود که موفقیت ژاپن در عرصه قدرت نرم فقط مربوط به نهادهای آن است.

اهمیت قدرت نرم ژاپن با در نظر گرفتن این کشور به‌عنوان یک بازیگر مستقل که فشارهای ساختار بین‌الملل بر آن تأثیر ندارد، با بررسی سیاست خارجی ژاپن در دوره پس از جنگ جهانی بهتر فهمیده می‌شود. همواره این تصور وجود داشته است که ژاپن یکی از غول‌های اقتصادی و کوتوله‌ای سیاسی است که سیاست خارجی آن پیرو توصیه‌های سلطه آمریکا است (هلمن، ۱۹۸۸، بلاکر، ۱۹۹۳). اما شکل‌گیری بحث‌های مربوط به قدرت نرم ژاپن این تصور را تغییر داد و نگرشی نو درخصوص جایگاه این کشور در نظام بین‌الملل و به‌ویژه آسیا، مطرح کرد. براساس این نگرش جدید، ژاپن این توان را دارد که از طریق در پیش گرفتن یک دیپلماسی فرهنگی هوشمندانه، در عرصه مسائل سیاسی بین‌المللی به‌صورت مستقل تأثیرگذار باشد. بحث‌های مربوط به قدرت نرم فرهنگی ژاپن یک هشدار جدی در چارچوب مطالب منتشر شده درخصوص افزایش قدرت و نفوذ چین و کاهش نفوذ ژاپن، مطرح کرد. ایشان معتقد بودند قدرت و نفوذ ژاپن، همانند آمریکا، محدود به اقتصاد آن نیست. به‌همین دلیل آثار مکتوب منتشر شده درباره قدرت نرم فرهنگی ژاپن بر این نکته تأکید دارند که ژاپن از طریق اجرای صحیح دیپلماسی فرهنگی می‌تواند نفوذ سیاسی خود را ارتقا دهد، با نفوذ روبه افزایش چین مقابله کند و در سطح قاره آسیا و فراتر از آن، تغییرات سیاسی ایجاد نماید.

من در این مقاله دیدگاه غالب درباره مفید بودن رویکرد نهاد - محور^۱ درخصوص قدرت نرم فرهنگی را مورد تردید قرار خواهم داد. بنده معتقدم که دیپلماسی فرهنگی ژاپن همواره به‌صورت ذاتی با گفت‌وگوهای مطرح درباره هویت ملی، مرتبط بوده است. این گفت‌وگوها را ساختارهای فکری

1. agent-level approach

جامعه بین‌المللی - اندیشه‌ها، هنجارها و تفسیر ما از واقعیت‌ها که موقعیت مسلطی در جامعه بین‌المللی دارند (به تعبیر گرامشی) - شکل می‌دهند. بنابراین ساختارهای فکری جامعه بین‌المللی نقش مهمی در شکل‌گیری دیپلماسی فرهنگی ژاپن دارند و لذا نمی‌توان آن (دیپلماسی فرهنگی) را نتیجه سیاست‌گذاری داخلی دانست.

البته تسلط رویکرد نهاد - محور تنها منحصر به آثار مکتوب درباره قدرت نرم ژاپن نیست. چنین رویکردی در آثار اخیر منتشر شده درباره قدرت نرم چین (بلانکارد و لو، ۲۰۱۲؛ ژانگ، ۲۰۱۲) نیز دیده می‌شود. بنابراین با مورد تردید قرار دادن این رویکرد، من قصد دارم درباره قدرت نرم در آسیا و فراتر از آن بحث کنم.

قدرت نرم فرهنگی، هویت و ساختارهای فکری

مطالعات نظری و تجربی درباره قدرت نرم، هر دو بازتاب‌دهنده بحث‌های گسترده‌تر درخصوص مفهوم قدرت در علوم سیاسی بوده‌اند و بیشتر درباره دو موضوع «نهاد و ساختار» سخن گفته‌اند (پرس - بارانتان، ۲۰۱۱). رویکرد نهاد - محور، قدرت را امری نسبی می‌داند و آن را این‌گونه تعریف می‌کند: توانایی یک کنشگر برای اقدام برخلاف میل و خواست دیگر کنشگران. در نقطه مقابل، رویکرد ساختاری بر مناسبات قدرت تأکید می‌کند. این مناسبات قدرت چگونگی فهم کنشگران از جهان اطراف آن‌ها را شکل می‌دهد و در نتیجه منافع و اقدامات آن‌ها را تعیین می‌کند. پس از پیدایش این تفکیک، تلاش‌ها برای تئوریزه کردن قدرت نرم نیز چندشاخه شد. گروهی، قدرت نرم را براساس رویکرد نهاد - محور تحلیل کردند و آن را «مجموعه‌ای از فعالیت‌های جمعی و مشترک بین ملت‌ها دانستند که بر اقدامات و هنجارهای آن‌ها تأثیر می‌گذارد» (ویاس، ۲۰۱۱، ۴۰) یا آن را به صورت «بهره‌گیری کشورها از امکانات و روش‌های غیرمادی برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی» تعریف کردند (کرونیگ، مک آدام و وبر، ۲۰۱۰). گروهی نیز قدرت نرم را در قالب مفاهیم تجربیدی، ساختاری و فوکویی بیان نمودند (لاک، ۲۰۱۰؛

لی یونگ ووک، ۲۰۱۱). پرداختن به جوانب مختلف نظری قدرت نرم، خارج از مقصود و هدف این مقاله است. همان‌گونه که قبلاً گفته شد، رویکرد نهاد - محور در مطالعات مربوط به قدرت نرم ژاپن، رویکرد مسلط بوده است. بنابراین در بخش تحلیل مفهومی، من یکی از کامل‌ترین و استدلالی‌ترین کتاب‌ها درخصوص تئوریزه کردن قدرت نرم (ماترن، ۲۰۰۵) را مورد توجه قرار می‌دهم و رابطه بین قدرت نرم، هویت ملی و ساختارهای بین‌المللی را بیان خواهم کرد.

«جذابیت» و قدرت نرم

جانیس ماترن^۱ با بهره‌گیری از چارچوب مفهومی فرانسوا لیوتارد درباره «راهبرد ارتباطی»^۲ تمرکز بحث خود را روی مفهوم «جاذبه» قرار می‌دهد، زیرا نقطه کانونی قدرت نرم براساس تعریف جوزف نای است. ماترن در آثار خود بر اهمیت ساختار زبانی ارتباط بین کشور دارنده قدرت نرم و جمعیت مخاطب آن، تأکید می‌کند. در این دیدگاه، جاذبه، نوعی قدرت غیرمادی ولی قهری و اجبارکننده است که از طریق روایت‌ها، مخاطب را مجبور می‌کند، دیدگاه‌های گوینده سخن را بپذیرد (ماترن، ۲۰۰۵). در اینجا دارنده قدرت نرم سعی می‌کند قرائت خاص خود از یک واقعیت را برای مخاطب بازگو کند و با تأثیرگذاری بر هویت آن‌ها، به هدف خود برسد.

براساس دیدگاه ماترن درباره مبانی قدرت نرم، جاذبه و ایجاد حس همکاری و پذیرش، امری طبیعی و تصادفی نیست، بلکه حاصل طرح‌ها و سیاست‌هایی است که دارنده قدرت نرم، آن‌ها را تدوین کرده است. البته برای بهره‌گیری از این قدرت، به راهبردهای اجتماعی - زبانی و دیپلماسی فرهنگی نیاز است. در نگاه نخست این برداشت از قدرت نرم با رویکرد «نهاد - محور» همسو به نظر می‌رسد. البته ماترن بر اهمیت نقش استدلالی «خود»^۳ در اردوگاه دارنده قدرت نرم تأکید می‌کند. او معتقد است انتخاب و

1. Janice Mattern

2. communicative strategy

3. self

چگونگی راهبردهای ارتباطی که ابزارهای اصلی اعمال قدرت نرم هستند، به تصویری که از واقعیت ساخته است بستگی دارد. به عبارت دیگر به هویت او بستگی دارد. این نکته بدان معنا است که هویت ملی - که در حوزه فرهنگ، مشتمل بر فهم مشترک و استدلالی از فرهنگ آن ملت می‌شود - در زمینه سنجش قدرت نرم یک کشور بیشترین اهمیت را دارد. به بیان دیگر توانایی یک کنشگر در استفاده از قدرت تمثالی^۱ و تدوین راهبردهایی که هویت دیگران را هدف قرار می‌دهد، به هویت خود آن کنشگر بستگی دارد: یعنی به فهم آن از فرهنگ خود، هنجارهای ناشی از آن و نیز به چگونگی رابطه آن فرهنگ با فرهنگ‌های دیگر.

مهم بودن مفهوم هویت ملی در دارنده قدرت نرم به این معناست که حتی در رویکرد نهاد - محور نیز ساختارهای بین‌المللی می‌تواند تأثیر مستقیمی بر قدرت نرم یک بازیگر داشته باشد. این گفته بدان معنا است که هویت ملی تنها از طریق فرآیندهای داخلی کشورها ایجاد نمی‌شود. نظریه پردازان هویت مانند بورديو (۱۹۹۷)، فوکو (۱۹۸۰) و گیدنز (۱۹۹۱) بر اهمیت ساختارهای اجتماعی یا قدرت ساختاری در شکل‌گیری هویت‌های فردی و جمعی تأکید کرده‌اند. البته باید گفت فرآیندهای داخلی نیز اهمیت دارند، زیرا نیروهای ساختاری می‌توانند مبهم و نامشخص باشند و برداشت‌ها و تفاسیر مختلفی را سبب شوند (سوزوکی، ۲۰۰۵). با این حال باید گفت ساختارها، محدوده انتخاب‌ها و روش‌ها را مشخص می‌کنند. اگرچه محدوده و مرزهای این انتخاب‌ها در هر مورد متفاوت است، ولی نقش آن‌ها در ایجاد معانی و مضامینی که هویت‌ها از آن‌ها ساخته می‌شوند، نمی‌توانند نادیده گرفته شوند، اما باید به صورت موردی بررسی شوند. بنابراین حتی اگر قدرت نرم به صورت توانایی یک بازیگر برای تدوین راهبردهای معینی تعریف شود، تحلیل‌گران نمی‌توانند اهمیت عوامل ساختاری در شکل‌دهی به هویت دارنده قدرت نرم و در نتیجه راهبردهای قدرت نرم آن بازیگر را نادیده بگیرند. به‌طور خلاصه می‌توان گفت قدرت نرم حاصل توانایی یک بازیگر برای

1. representational

تأثیرگذاری بر گروهی از مردم از طریق ارائه تصویری از واقعیت است که مطابق خواسته دارنده قدرت نرم می‌باشد. دیپلماسی فرهنگی به معنای بهره‌گیری دولت‌ها از نمادهای فرهنگی به‌عنوان روشی برای انتقال تصویری خاص از واقعیت است. انتخاب راهبردها و ارزش‌هایی که دارنده قدرت نرم به فرهنگ خود نسبت می‌دهد، بازتاب‌دهنده هویت اوست. این هویت نیز تاحدودی به وسیله ساختارهای بین‌المللی شکل می‌گیرد.

در بخش بعد، این قرائت از قدرت نرم درباره دیپلماسی فرهنگی ژاپن به‌کار برده می‌شود. نشان خواهیم داد که دیپلماسی فرهنگی ژاپن همواره بازتاب‌دهنده گفتمان‌های اصلی درباره هویت ملی این کشور بوده است. معتقدم ساختارهای بین‌المللی از طریق تأثیرگذاری بر هویت ملی ژاپن اگرچه به تدوین راهبردهای فرهنگی از سوی سیاستگذاران ژاپنی کمک کرده‌اند، ولی درعین حال این راهبردها را نیز محدود نموده‌اند.

راهبردهای فرهنگی ژاپن، هویت ملی و ساختارهای فکری بین‌المللی پیش از سال ۱۹۴۵

دیپلماسی فرهنگی ژاپن در دوره امپراتوری

فهم این که فرهنگ یکی از ابزارهای مهم در حوزه دیپلماسی است در نیمه قرن نوزدهم و تقریباً هم زمان با وارد شدن شبه‌اجباری ژاپن به نظام بین‌الملل مدرن، ایجاد شد. فوکوزاوا یوکیچی^۱، پدر روشنگری ژاپن، نخستین کسی بود که از طریق سفرنامه‌های اروپایی خود، توجه سیاستگذاران و روشنفکران این کشور را به اهمیت برگزاری نمایشگاه‌های بین‌المللی جلب کرد. فوکوزاوا معتقد بود شرکت کردن ژاپن در این نمایشگاه‌ها نه تنها می‌تواند امکان دستیابی این کشور به فناوری مدرن و رشد اقتصادی آن را فراهم کند، بلکه می‌تواند از طریق بهبود تصویری که غربی‌ها از ژاپن در اذهان خود دارند، موقعیت بین‌المللی این کشور را بهبود بخشد (کورنیک، ۱۹۹۴). دولت میجی در سال ۱۸۷۲ دفتری ویژه در وزارت داخله ایجاد کرد که

1. Fukuzawa Yukichi

وظیفه آن برگزاری نمایشگاه بود. به دلیل اقدامات این دفتر، غرفه‌های ژاپن در نمایشگاه‌های بین‌المللی از نظر وسعت و جذابیت در سطح غرفه کشورهای اروپایی و آمریکا قرار گرفت (کورنیک، ۱۹۹۴).

البته دیپلماسی فرهنگی دوره میجی چندبُعدی بود و به برگزاری نمایشگاه‌های بین‌المللی محدود نمی‌شد. برای مثال پس از آن که ژاپن کنترل تایوان را در دست گرفت، دولت مجموعه سفرهایی را برای رهبران مردم محلی تایوان ترتیب داد تا از ژاپن بازدید کنند. در این سفرها تایوانی‌ها با دستاوردهای ژاپن در عرصه مدرنیزاسیون کشور و فرهنگ سنتی آن آشنا می‌شدند. هدف اصلی این برنامه نهادینه کردن عظمت و بزرگی ژاپن در میان ملت‌های استعمار شده بود (چینگ، ۲۰۰۰).

دولت ژاپن در سال ۱۹۲۰ در معاونت آسیای وزارت امور خارجه، بخش «سیاست فرهنگی در قبال چین» را تأسیس کرد. هدف اصلی این بخش، کاهش احساسات ضدژاپنی در چین بود که پس از «جنبش چهارم می» به شدت افزایش یافته بود (کوماموتو، ۲۰۱۳). در دهه ۱۹۳۰ و پس از اشغال منچوری از سوی ژاپن که منجر به افزایش تنش‌ها با قدرت‌های اروپایی گردید، نهادهای دیپلماسی عمومی متعددی به صورت دولتی و غیردولتی تأسیس شدند. یکی از این نهادها «انجمن توسعه روابط فرهنگی بین‌المللی»^۱ بود که وظیفه دیپلماسی فرهنگی با کشورهای غربی را برعهده داشت. نهاد دیگر «انجمن آسیای کبیر»^۲ بود که روی کشورهای آسیایی تمرکز داشت.

کتاب‌ها و مقالات دانشگاهی متعددی عملکرد این نهادهای دیپلماسی فرهنگی ژاپن را بررسی و تحلیل کرده‌اند (شییاساکی، ۱۹۹۹؛ های، ۲۰۰۳؛ لاکبیر، ۲۰۰۹؛ پارک، ۲۰۰۹؛ ماسورا، ۲۰۱۰). برای تحقق هدف این مقاله کافی است به اندیشه و منظوری که ورای این اقدامات و فعالیت‌ها بوده، اشاره کنیم. باید ژاپن در غرب به صورت کشوری متفاوت از بقیه کشورهای وحشی آسیا معرفی می‌شد، به‌گونه‌ای که همپای کشورهای غربی است. ژاپن باید

1. Kokusai Bunka Shinkōkai

2. Great Asia Society

دارای فرهنگ متمایز و یگانه‌ای معرفی می‌گردید، که مؤلفه‌های فرهنگ غربی و شرقی را در خود جای داده و به‌صورت موفقیت‌آمیزی آن‌ها را با یکدیگر تلفیق کرده است. در نقطه مقابل، سیاست فرهنگی ژاپن در قبال کشورهای آسیایی، که از دهه ۱۹۲۰ آغاز شد، به این صورت بود که ژاپن از لحاظ نژادی، فرهنگی و تاریخی دارای اشتراکاتی با این کشورها است. دیپلماسی فرهنگی ژاپن با تأکید بر مدرنیزاسیون موفق ژاپن، این کشور را به‌عنوان رهبر آتی آسیا معرفی می‌کرد. در همین دوره، رویکرد مشابهی نیز در قبال کشورهای غربی درخصوص دیپلماسی فرهنگی ژاپن اتخاذ شد.

این رویکردها بخشی از سیاست خارجی ژاپن را تشکیل می‌داد و راهبردهایی که بعدها تنظیم شد، بازتاب دهنده اهداف ژئوپولیتیک این کشور بود (اوتمازگین، ۲۰۱۲). این رویکردها و راهبردها، همچنین بیانگر گفتمان‌های موجود در ژاپن درخصوص هویت ملی در جامعه این کشور بود. همان‌گونه که در بخش بعدی این مقاله اشاره خواهیم کرد، این گفتمان‌ها محصول ساختارهای فکری جامعه بین‌المللی بود. بنابراین، ساختارهای بین‌المللی به‌صورت غیرمستقیم بر دیپلماسی فرهنگی ژاپن تأثیرگذار بوده‌اند.

هویت در عصر جدید و ساختارهای فکری جامعه بین‌المللی

فرآیند شکل‌گیری هویت ژاپنی در عصر جدید (مدرن) تقریباً به‌صورت هم‌زمان با الحاق شبه‌اجباری این کشور به «جامعه بین‌المللی غرب - محور»^۱ در نیمه دوم قرن نوزدهم بود. همان‌گونه که آثار مختلفی (برای مثال تانکا، ۱۹۹۳؛ اوگوما، ۲۰۰۲) نشان داده‌اند، شکل‌گیری هویت ژاپنی هم‌زمان با بین‌المللی شدن فراگیر پارادایم‌های مسلط غربی مثل «ملت»، مدرنیته، تمدن، پیشرفت و نژاد، بود. این ساختارهای فکری، همانند سایر سیگنال‌های ساختاری، مبهم و گاهی با یکدیگر متعارض بودند (سوزوکی، ۲۰۰۵). این ابهام، در گفتمان موجود در ژاپن درخصوص هویت نیز انعکاس پیدا می‌کرد. برای مثال این گفتمان دارای مفاهیم به شدت نژاد - محور درباره ملت ژاپن بود و آن را جامعه‌ای متمایز براساس پیوندهای خونی، زبانی و فرهنگی

1. Western-centric international society

مشترک معرفی می‌کرد، ولی درعین حال نیز ژاپن را بخشی از عرصه فرهنگی و نژادی آسیایی می‌دانست (سالر و کوشمان، ۲۰۰۷).

تأحدودی می‌توان این تعین ناپذیری را به ابهام ساختاری در حوزه نژاد نسبت داد. در اروپا که مهد اصلی مفاهیم جامعه بین‌المللی در دوران معاصر به‌شمار می‌رفت، معانی اصلی «ملت»، ریشه در نظریه نژادی داشت و ملت را به‌صورت گروهی طبیعی از انسان‌ها می‌دانست (ویز، ۱۹۹۷). البته نژادپرستی ریشه در استعمار اروپا داشت، مرزهای نژاد را فراتر از قومیت یا ملیت تعریف می‌کرد و اروپای «سفید» را در کنار آسیای «زرد» و آفریقای «سیاه» قرار می‌داد (وینسنت، ۱۹۸۲). هر دو گفتمان نژادپرستانه، ویژگی‌های فرهنگی «ارزش - محور» را به نژادهای مختلف نسبت می‌داد.

این ابهام ساختاری که با تلفیق نژاد و فرهنگ همراه شده بود، گفتمان داخلی درباره هویت ژاپنی را شکل می‌داد. در حوزه دیپلماسی فرهنگی ژاپن، این مسئله به ژاپن امکان داد تا این کشور را به‌عنوان نژادی متفاوت معرفی کند که فرهنگ آن از سایر ملت‌های آسیایی برتر است و درعین حال بخشی از حوزه فرهنگی و نژادی آسیا به‌شمار می‌رود که تلاش می‌کند به همراه سایر کشورهای این قاره از استعمار «سفیدها» رها شود.

دیپلماسی فرهنگی ژاپن در دوره پس از جنگ جهانی دوم

رویکرد عجیب بنیاد ژاپن در قبال فرهنگ این کشور

تلاش‌ها برای وارد کردن مجدد فرهنگ به حوزه سیاست خارجی در دهه ۱۹۷۰ آغاز شد، یعنی زمانی که به‌دلیل موفقیت‌های اقتصادی، خاطرات شکست ژاپن به تدریج فراموش می‌شد و این کشور اعتماد به نفس خود را باز می‌یافت. در سال‌های آغازین دهه ۱۹۷۰ و پس از بحث‌ها و بررسی‌های مختلف در مراکز سیاست‌گذاری، نهاد اصلی متولی دیپلماسی فرهنگی ژاپن در سال‌های پیش از ۱۹۴۵ یعنی «انجمن توسعه روابط فرهنگی بین‌المللی» دوره جدیدی از حیات خود را با نام «بنیاد ژاپن» آغاز کرد. آغاز به کار این بنیاد تأحدودی پاسخ به خواست آمریکا برای سهیم شدن در هزینه‌های

مبادلات فرهنگی بین دو کشور بود، زیرا تا آن زمان ایالات متحده منابع مالی این مبادلات را تأمین کرده بود. (بنیاد، ژاپن، ۲۰۰۶). تأسیس این بنیاد تلاشی برای احیای صمیمیت در روابط آمریکا و ژاپن بود که پس از اقدامات نیکسون با بحران مواجه شده و سیاستگذاران ژاپنی را با تردیدهایی درباره نیات آمریکا در قبال کشورشان مواجه ساخته بود (نیکسون، رئیس‌جمهور آمریکا در آگوست ۱۹۷۱ اعلام کرد ایالات متحده به مبادله دلار با طلا پایان می‌دهد و از واردات، عوارض بیشتری می‌گیرد). دلیل دیگر تأسیس بنیاد ژاپن مقابله با تصویری بود که به‌صورت روزافزون از ژاپن در جنوب شرق آسیا ارائه می‌شد. به‌گونه‌ای که در این منطقه، ژاپن به‌صورت «حیوان اقتصادی» تصویر می‌شد و این ترس در میان کشورهای آن منطقه وجود داشت که توانمندی‌های اقتصادی ژاپن سبب میلیتاریست شدن مجدد آن خواهد شد (وزارت امور خارجه ژاپن، ۱۹۷۲).

اگرچه شباهت‌های زیادی بین بنیاد ژاپن و نهاد قبلی آن وجود دارد، ولی باید گفت بزرگ‌ترین تمایز آن، تفاوت این دو نهاد در تصویری است که از فرهنگ ژاپن داشتند و همچنین اهمیت راهبردی آن بود. «انجمن توسعه روابط فرهنگی بین‌المللی» که در زبان ژاپنی به اختصار KBS نامیده می‌شد، معتقد بود فرهنگ این کشور ترکیبی از فرهنگ بومی و ارزش‌های غربی است. از آن مهم‌تر، این اعتقاد وجود داشت که فرهنگ ژاپن بخشی از فرهنگ شرقی است، ولی به‌دلیل نقشی که در تحقق موفقیت‌آمیز مدرنیزاسیون داشت، از جایگاه برتری در شرق برخوردار بود. این تصویر از فرهنگ ژاپن در دیپلماسی فرهنگی این کشور به‌کارگرفته شد و هدف آن، این بود که مردم کشورهای غربی را متقاعد کند تا حق انحصاری ژاپن برای نمایندگی کردن از آسیا در امور سیاسی بین‌المللی را بپذیرند (شیباساکی، ۲۰۱۳).

بنیاد ژاپن، برخلاف KBS، فرهنگ این کشور را براساس مبانی هنجاری تعریف نکرد و آن را به‌صورت راهبردی مورد استفاده قرار نداد. از همان روزهای آغازین تأسیس بنیاد ژاپن، این پرسش‌ها در مباحث سیاستگذاران وجود داشت: فرهنگ چیست؟ فرهنگ ژاپن از چه مؤلفه‌هایی تشکیل شده

است؟ فرهنگ ژاپن در جهان چه نقشی دارد؟ البته در مجموع این گونه پذیرفته شد که فرهنگ مفهومی گسترده است و پاسخ به این پرسش که فرهنگ ژاپن چیست به مردم این کشور واگذار شود (بنیاد ژاپن، ۲۰۰۶). این اکراه در پاسخگویی به پرسش درباره فرهنگ ژاپن تاحدودی در مأموریت اصلی بنیاد ژاپن نیز قابل مشاهده است و همان گونه که در صفحات بعدی به آن اشاره خواهیم کرد، بازتاب دهنده گفتمان مسلط دوره پس از جنگ جهانی دوم درباره هویت ژاپنی است. از دیدگاه KBS دوگانه غرب - شرق یکی از عوامل اصلی تعیین کننده در فرهنگ ژاپن از لحاظ هنجاری بود. اما برعکس، مأموریت بنیاد ژاپن ترویج این اندیشه بود که ژاپن حیوان اقتصادی نیست، بلکه «کشوری معمولی» است و بخشی از سپهر جهانی لیبرال دموکراسی به شمار می رود. البته باید گفت مفهوم فرهنگ به لحاظ ماهوی به معنای داشت و ویژگی های منحصر به فرد در یک قلمرو است و بنابراین نقطه مقابل مفهوم جهانی بودن قرار می گیرد. بنابراین به صورت طنزآلودی، مهم ترین نهاد حکومتی که مسئول دیپلماسی فرهنگی است، درحالی که به صورت فعالانه ای زبان ژاپنی و «فرهنگ بومی» ژاپن را ترویج و تبلیغ می کند (گل آرایی، مراسم پذیرایی چای و در سال های اخیر انیمیشن و کتاب های مصور)، ولی معنای فرهنگ و مهم تر از آن، ارزش هایی که در فرهنگ ژاپنی وجود دارد را مورد توجه قرار نداده است.

بحث های سیاسی و تلاش ها برای تدوین راهبرد فرهنگی

بحث ها و مناظرات انجام شده درباره فرهنگ، منحصر به بنیاد ژاپن نبود. او هیرو ماسایوشی، نخست وزیر ژاپن در سخنرانی ماه ژانویه ۱۹۷۹ از آمدن «عصر فرهنگ» خبر داد (ماسایوشی، ۱۹۷۹). البته همانند بحث هایی که در زمان تأسیس بنیاد ژاپن مطرح بود و در سطور پیشین به آن ها اشاره شد، درباره مؤلفه های فرهنگ ژاپن و نقش آن در دیپلماسی فرهنگی، تصمیم خاصی گرفته نشد. نخست وزیر ژاپن چند گروه مطالعاتی را به صورت موردی جهت تدوین «دستور کار کلی»^۱ برای ژاپن، ایجاد کرد (یاهورا، ۱۹۹۶). در بحث ما

«گروه مطالعاتی همکاری‌های حوزه اقیانوس آرام»^۱ و «گروه مطالعاتی عصر فرهنگ»^۲ اهمیت بیشتری دارند. در گزارشی که گروه مطالعاتی همکاری‌های حوزه اقیانوس آرام تهیه کرد، بر منطقه‌گرایی و همکاری براساس احترام به تنوع فرهنگ‌ها در این منطقه تأکید شده بود (گروه مطالعاتی همکاری‌های حوزه اقیانوس آرام ۱۹۸۰). ممکن است انتظار داشته باشیم گزارشی که گروه دوم تهیه کرد از طریق بیان ویژگی‌های فرهنگ ژاپن و جایگاه آن در این تنوع، باید مکمل دیدگاه گروه نخست درخصوص حوزه اقیانوس آرام به‌عنوان منطقه‌ای دارای فرهنگ‌های متنوع باشد. ولی باید گفت بخش اصلی گزارش «گروه مطالعاتی عصر فرهنگ» هیچ اشاره‌ای به معنای فرهنگ ژاپن و مؤلفه‌های آن و چگونگی رابطه آن با فرهنگ‌های منطقه‌ای و فرهنگ سایر کشورهای جهان نمی‌کند (گروه مطالعاتی عصر فرهنگ، ۱۹۸۰).

بحث‌ها و اظهارنظرها درباره فرهنگ ژاپن و نقش آن در سیاست خارجی، بار دیگر در ابتدای دهه ۲۰۰۰ با توجه به افزایش اهمیت قدرت نرم، گسترش یافت. «گروه مطالعاتی مبادلات بین‌المللی»^۳ در سال ۲۰۰۳ یکی از نخستین گزارش‌ها درخصوص سیاست‌گذاری در حوزه فرهنگ در عرصه بین‌الملل را منتشر کرد. این گروه مطالعاتی را بنیاد ژاپن تأسیس کرده بود و جنبه موردی داشت. این گزارش «دیپلماسی عصر نوین و نقش جدید مبادلات بین‌المللی»^۴ (یامازاکی و دیگران، ۲۰۰۳) نام داشت و یکی از نخستین گزارش‌ها درخصوص ارائه توصیه‌ها درباره قدرت نرم ژاپن به‌شمار می‌رفت. هدف این گزارش مشخص کردن رابطه بین دیپلماسی و مبادلات بین‌المللی بود. نویسندگان، ارزش‌های فرهنگی بدیع و منحصر‌به‌فردی را در ژاپن در دوره پیشامدرن شناسایی کرده بودند مانند بالا بودن میزان باسوادی در جامعه، صنعتگری و روحیه کسب و کار. این ارزش‌های فرهنگی، نقش مهمی در تسهیل مدرنیزاسیون ژاپن و پذیرش ارزش‌های جهانی در عرصه

1. Pacific basin cooperation Group

2. Study Group on the Age of culture

3. Study Group on International Exchange

4. New Age Diplomacy and the New Role of International Exchange

دموکراسی و اقتصاد بازار داشت. نویسندگان گزارش، پیشنهاد کرده بودند که ویژگی‌های فرهنگی ژاپن می‌تواند در تسهیل حل و فصل «موضوعات جهانی» مثل پیر شدن جوامع، حفاظت محیط‌زیست، پذیرش چندفرهنگی و گفت‌وگوی تمدن‌ها مورد استفاده قرار گیرد (یامازاکی و دیگران، ۲۰۰۳). اما باید گفت این موضوعات در چارچوب مفهومی گسترده‌تری قرار داشت که مشخصاً از آن می‌توان به عنوان اعتبار جهانی اقتصاد بازار و لیبرال دموکراسی نام برد، که در دوران معاصر هسته مرکزی ارزش‌های فرهنگی ژاپن را تشکیل می‌دادند. بنابراین، نویسندگان پیشنهاد کردند فرهنگ ژاپن و ارزش‌های سنتی آن می‌تواند برای پیشبرد ارزش‌های جهانی همچون آزادی، حقوق بشر و دموکراسی به کار گرفته شود. به عبارت دیگر فرهنگ ژاپن به عنوان کاتالیزوری برای پیشبرد لیبرال دموکراسی در نظر گرفته می‌شد.

تلاش‌ها برای تدوین راهبرد فرهنگی برای دیپلماسی ژاپن، در سطح سیاست‌گذاری، در سال ۲۰۰۴ تشدید شد و آن به دلیل برنامه جونچیرو کویزومی، نخست‌وزیر این کشور، برای افزایش نقش ژاپن در عرصه بین‌المللی بود. در سال‌های پس از آن، دولت به صورت گسترده‌ای از ایده «قدرت نرم فرهنگی» استقبال کرد و گروه‌های مطالعاتی موردی متعددی را ایجاد نمود. هدف این گروه‌ها بررسی راه‌های بهره‌گیری از منابع و توانمندی‌های فرهنگی ژاپن بود. یکی از این گروه‌های مطالعاتی «گروه گسترش دیپلماسی فرهنگی»^۱ نام داشت و هدف آن «افزایش عمق و طول دیپلماسی فرهنگی ژاپن از طریق ارائه مبنای فرهنگی استوار بر آن» بود (هیئت دولت ژاپن، ۲۰۰۴). همانند گزارش سال ۲۰۰۳ که در سطور پیشین به آن اشاره شد، گزارش این گروه مطالعاتی نیز بر تجربه منحصر به فرد ژاپن در حوزه مدرنیزاسیون تأکید کرده بود. نویسندگان گزارش معتقد بودند ژاپن توانسته است هویت خود را حفظ کند و بنابراین می‌تواند مشکلاتی که پیش روی دیگران - کشورهای غیرغربی - قرار دارد را درک کند. آنان پیشنهاد کرده بودند که ژاپن دارای این توانایی است که به پلی بین فرهنگ‌های مختلف تبدیل شود.

1. A Discussion Group on the Promotion of Cultural Diplomacy

در گزارش سال ۲۰۰۴، اشاره شده بود که ارزش‌های ذاتی فرهنگ ژاپنی که می‌تواند به‌عنوان مبنایی برای دیپلماسی فرهنگی مورد استفاده قرار گیرد، همزیستی و روح وا (wa) نام دارد. همزیستی به معنای احترام گذاشتن به محیط طبیعی و تخریب نکردن آن بود. (wa) یکی از مفاهیم مختص به جامعه ژاپن است که می‌تواند به معنی هماهنگی، صلح، وحدت و احترام به دیگران باشد. نویسندگان گزارش معتقد بودند فرهنگ ژاپن تلفیقی منحصر به فرد و نادر از فرهنگ‌های شرقی و غربی است که وا (wa) مهم‌ترین مؤلفه آن است (گزارش هیئت دولت، ۲۰۰۴، صص ۱۶-۱۴).

این دیدگاه درباره فرهنگ ژاپن تاحدودی همانند دیدگاه‌هایی بود که مبنای فعالیت‌های «انجمن توسعه فعالیت‌های فرهنگی بین‌المللی» و سایر نهادهای فعال در عرصه دیپلماسی فرهنگی پیش از سال ۱۹۴۵ بودند. البته نکته حائز اهمیت این است که در گزارش سال ۲۰۰۴ هیچ اشاره‌ای به اینکه ژاپن از لحاظ فرهنگی بخشی از آسیا به‌شمار می‌رود، نشده است. این گزارش، فرهنگ ژاپن را به‌صورت مجموعه‌ای از ارزش‌های مختلف می‌داند که با یکدیگر درحال همزیستی هستند، ولی آن را فی‌نفسه دارای قدرت مستقل و راهبردی نمی‌داند. گروه مطالعاتی دیگری به نام «شورای جامعه شرق آسیا»^۱ در همان سال گزارشی منتشر کرد و به این نکته اشاره نمود که اندیشمندان ژاپنی نتوانسته‌اند بنیان‌های فرهنگی ژاپن را که آن را به کشورهای آسیایی مرتبط می‌کند، شناسایی نمایند تا از طریق این ارتباط مسیر پیش روی دیپلماسی فرهنگی ژاپن مشخص گردد. هدف از تأسیس این گروه مطالعاتی ایجاد چارچوبی مفهومی برای ارتباط ژاپن با کشورهای شرق آسیا بود.

از این گزارش مفصل و طولانی دو نکته برای مقصود این مقاله شایان ذکر است. نخست این که گزارش «شورای جامعه شرق آسیا» اعلام می‌کند، تنها مؤلفه وحدت‌بخش فرهنگ کشورهای منطقه سبک زندگی طبقه متوسط شهری و آمیختگی فرهنگی (دوفرنگی بودن) آن است (شورای جامعه شرق آسیا، ۲۰۰۵). البته در بخش توصیه‌های سیاستگذاری این گزارش آمده است

1. Council on East Asian Community

که، منطقه باید براساس ارزش‌هایی همچون آزادی، دموکراسی و حقوق بشر بنا شود. این گزارش نیز همانند گزارش سال ۲۰۰۳ گروه مطالعاتی مبادلات بین‌المللی بر اهمیت جهانی لیبرال دموکراسی تأکید کرده و پیشنهاد می‌کند آمیختگی فرهنگی هیچ تأثیر منفی بر کشورهای منطقه نخواهد داشت.

بحث‌ها درباره قدرت نرم ژاپن ادامه دارد ولی از مسیری که در بالا ذکر شد پیروی می‌کند. در این بحث‌ها فرهنگ ژاپن معمولاً به دوگونه تصویر می‌شود: یا آن را مرتبط با لیبرال دموکراسی می‌دانند که معنای آن این است که فرهنگ ژاپن بخشی از فرهنگ غربی به‌شمار می‌رود. یا اینکه آن را فاقد هر نوع ارزش هنجاری^۱ می‌دانند. به دلیل اینکه بحث‌های مطرح شده درباره قدرت نرم فرهنگی در چارچوب گسترده‌تر اتخاذ سیاست فرهنگی مستقل‌تری انجام می‌شود، بنابراین جای تعجبی ندارد که «شورای پژوهشی قانون اساسی»^۲ وابسته به پارلمان ژاپن در سال ۲۰۱۱ این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که ژاپن هنوز فاقد سیاست «قدرت نرم» است و این کشور نمی‌داند چگونه منابع «نرم» آن می‌تواند برای تحقق اهداف سیاست خارجی آن به‌کار گرفته شود (کوراتا، ۲۰۱۱).

بنابراین، پرسشی که داگلاس مک‌گری در مقاله مهم و تأثیرگذار خود باعنوان (Japan's Gross National Cool) مطرح کرد هنوز بدون پاسخ باقی مانده است. او در این مقاله پرسید فرهنگ ژاپن دارای چه هنجارهایی است؟ در بخش بعدی این مقاله توضیح خواهم داد که بحث‌های کنونی درباره دیپلماسی فرهنگی می‌تواند بازتابی از گفتمان‌های مسلط درباره هویت فرهنگی ژاپن در دوره پس از جنگ جهانی دوم باشد. در این بخش همچنین نشان خواهم داد که ساختارهای بین‌المللی نقش مهمی در شکل‌دهی این گفتمان‌ها ایفا کرده‌اند.

1. normative value

2. Diet's Constitution Research Council

هویت فرهنگی ژاپن در دوره پس از جنگ جهانی دوم و ساختارهای فکری بین‌المللی

ژاپن همچون پلی بین شرق و غرب

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، گفتمان غالب در عرصه داخلی بر این اساس استوار بود که فرهنگ ژاپن مسبب اصلی ناسیونالیسم افراطی این کشور در سال‌های پیش از ۱۹۴۵ بوده و دیدگاه کلی نسبت به آن منفی بود. در نقطه مقابل، نسبت به غرب احساس مثبت و خوشایندی وجود داشت (آتوکی، ۱۹۹۹). البته از سال‌های پایانی دهه ۱۹۵۰ به بعد، بازسازی و رشد اقتصادی سبب شد سیاستمداران و اندیشمندان ژاپنی در پی استقلال فرهنگی برآیند. یکی از نخستین تلاش‌ها در این خصوص، تأکید بر این نکته بود که ژاپن پلی بین فرهنگ‌های مختلف است. این ایده مهم نخستین بار در سخنرانی شیجیمیتسو مارو، وزیر امور خارجه ژاپن به مناسبت پیوستن این کشور به سازمان ملل متحد مطرح شد. او به موقعیت جغرافیایی و ارتباطات تاریخی ژاپن با کشورهای آسیایی اشاره کرد و درعین حال تأکید نمود نظام سیاسی معاصر ژاپن، اقتصاد و فرهنگ آن حاصل امتزاج تمدن‌های غربی و آسیایی است. وی گفت این امتزاج موقعیتی منحصر به فردی برای ژاپن ایجاد کرده که می‌تواند همچون پلی بین شرق و غرب باشد (شیجیمیتسو، ۱۹۵۶).

ایده ژاپن همچون پلی بین شرق و غرب، به یکی از مضامین اصلی گفتمان موجود درخصوص هویت ژاپنی در دوره پس از جنگ جهانی دوم تبدیل شد. این ایده به صورت کامل در مجموعه مقالاتی که به همت کاتو شوئیچی گردآوری شده و در همان سالی که وزیر امور خارجه در سازمان ملل سخنرانی نمود، با عنوان «فرهنگ امتزاجی: آرزوهای کوچک ژاپن» منتشر گردید. کاتو از سال‌های میانی دهه ۱۹۵۰ تا زمان مرگ خود در سال ۲۰۰۸ یکی از روشنفکران و منتقدان ادبی مهم ژاپن بود. کتاب «فرهنگ امتزاجی» در زمان انتشار خود در کشور بسیار مورد توجه قرار گرفت و هنوز یکی از منابع مهم درخصوص گفتمان ژاپن درخصوص هویت فرهنگی در دوره پس

از جنگ جهانی دوم به‌شمار می‌رود (آتوکی، ۱۹۹۹).

دیدگاه کاتو درخصوص هویت ژاپنی مبنی بر اینکه بین شرق و غرب واقع شده است، مشابه دیدگاه‌ها و نظراتی است که پیش از سال ۱۹۴۵ از سوی روشنفکرانی همچون اوکوما شیچینوبو^۱ نخست‌وزیر وقت ژاپن و بنیان‌گذار دانشگاه واسلا مطرح شده است. کاتو نقیض از این جریان فکری موجود در دوره پس از جنگ جهانی دوم که علت تمامی مشکلات و ناکامی‌های ژاپن را فرهنگ سنتی آن می‌دانست و راه نجات را پذیرش بی‌قید و شرط فرهنگ غربی اعلام می‌کرد، معتقد بود فرهنگ «امتزاجی» (دوگانه) ژاپن در کنار فرهنگ «خالص» غرب باید در این کشور (ژاپن) جایگاه برابر داشته باشند (۱۹۸۹ و ۱۹۷۴). کاتو در واقع قصد داشت ژاپن را از موقعیت حقارت فرهنگی که در دوره پس از جنگ جهانی دوم وجود داشت نجات دهد زیرا در این دوره غرب به معیار سنجش فرهنگ تبدیل شده بود.

کاتو موقعیت دوگانه ژاپن را به این صورت شرح داده بود: از یک سو او بر جنبه غربی ژاپن تأکید کرده بود که در پذیرش شبه‌اجباری ارزش‌های سیاسی غربی، حمایت این کشور از غرب (که در این خصوص مخالف رویه کشورهای تازه استقلال‌یافته یا کشورهای استعمارزده بود) و صنعتی شدن آن نمود پیدا می‌کرد. از سوی دیگر او ژاپن را از لحاظ تاریخ، دین و موقعیت جغرافیایی متفاوت از غرب می‌دانست (کاتو، ۱۹۸۹).

نکته مهم‌تر اینکه، تلاش کاتو برای ایجاد مجالی مستقل برای هویت ژاپنی، سبب کشف ارزش‌های فرهنگی مستقل یا معیارهای هنجاری برای تعلق ژاپن به آسیا نشد. کاتو قصد داشت به انحصار غرب بر ارزش‌هایی همچون دموکراسی و حقوق بشر پایان دهد؛ به همین دلیل منشأ آن‌ها را اومانیسیم جهانشمول دانست و بر سرنوشت ژاپن در جستجوی مظاهر فرهنگی این ارزش‌ها در جامعه‌ای غیرمسیحی تأکید کرد. کاتو با این موضع در واقع گفتمان غربی را پذیرفت، زیرا او به‌صورت تلویحی بر جهانشمولی حقوق بشر و دموکراسی صحنه گذاشته بود. او ژاپن را نماینده غرب در آسیا

1. Ōkuma Shigenobu

و لوله آزمایش ارزش‌های جهانی/غربی در کشوری غیرمسیحی که فاقد ارزش‌های فرهنگی خاص خود است، دانست.

بی‌تردید این روند در گفتمان‌های مربوط به هویت ژاپنی به مبنایی فکری و عقیدتی برای تلاش‌هایی تبدیل شد که هدف آن‌ها طراحی دیپلماسی فرهنگی ژاپن بود و در صفحات پیشین به آن‌ها اشاره شد. اگرچه ژاپن به‌صورت پلی بین فرهنگ‌های مختلف تصویر شد، ولی ارزش‌های هنجاری فرهنگ آن که از طریق گفتمان امتزاجی (دوگانه) حاصل می‌شد، مشابه ارزش‌های هنجاری غرب بود. بنابراین تلاش‌ها برای تدوین سیاست مستقل فرهنگی برای ژاپن، که در شرایط پس از جنگ جهانی دوم به معنای سیاستی مستقل از آمریکا بود، منجر به ناکامی در تعریف ارزش‌های فرهنگی ژاپن شد، یا این‌گونه پیشنهاد شد که «هماهنگی ارزش‌های مختلف» مهم‌ترین ویژگی فرهنگ ژاپن است و بنابراین فرهنگ ژاپن از خود هیچ ارزشی ندارد.

بی‌همتا بودن فرهنگ ژاپن

این ایده که ژاپن پلی بین فرهنگ‌های مختلف است یا اینکه دارای فرهنگی امتزاجی است، تنها مضامین موجود در گفتمان‌های دوره پس از جنگ جهانی دوم درباره هویت ژاپنی نبودند. در دهه ۱۹۷۰ در گفتمان‌های عمومی درباره هویت ژاپنی، دیدگاه کاملاً متفاوتی مطرح شد. رسیدن ژاپن به جایگاه دومین قدرت اقتصادی در اردوگاه غرب و برخوردها و اختلاف‌نظرهای اقتصادی متعاقب آن با آمریکا، به سرعت تأثیر خود را در گفتمان‌های فرهنگی اندیشمندان دو سوی اقیانوس آرام گذاشت. این گفتمان روی ویژگی‌های ذاتی و ملی ژاپن که موجب قدرت یافتن این کشور در اقتصاد شده بود، تمرکز داشت. در این دوره مجموعه آثاری علمی، شبه‌علمی و عامه‌پسند به نام «نیهون جیزون» (نظریه ژاپنیت) منتشر شد که بر یگانگی و بی‌همتا بودن ژاپن از لحاظ اجتماعی - فرهنگی تأکید می‌کردند.

آثار منتشر شده با عنوان «نیهون جیزون» هرچند از لحاظ روش‌شناسی با یکدیگر متفاوت بودند و از مطالب تاریخی تا موضوعات زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی را شامل می‌شدند و به لحاظ ارزش علمی با یکدیگر تفاوت

داشتند؛ ولی نقطه اشتراک تمامی آن‌ها این بود که بر بی‌همتا بودن فرهنگ ژاپن تأکید می‌کردند. حال می‌تواند منبع این یگانگی و بی‌همتایی تاریخی، بیولوژیک (زیستی)، وضعیت اقلیمی، رژیم غذایی باشد و یا حتی رسم‌الخط. این گفتمان، به صورت تلویحی یا تصریحی، از طریق مقایسه غرب و شرق، فرهنگ ژاپن را کاملاً متفاوت از فرهنگ غرب می‌دانست. یکی از استدلال‌هایی که این گفتمان مطرح می‌کرد این بود که ژاپن برخلاف جامعه فردگرا، منازعه‌برانگیز و شونیستی غرب، جامعه‌ای سازگار، هماهنگ، جمع - محور و مسالمت‌جو است (دیل، ۱۹۸۶).

این گفتمان که به وضوح دارای ویژگی‌های نژادپرستانه بود، معتقد به وجود ویژگی‌های متمایز و تغییرناپذیر در میان کسانی بود که «خون ژاپنی» در رگ‌های آن‌ها جریان دارد (کوساکو، ۱۹۹۸، ۲۰۰). نکته مهم‌تر اینکه، این گفتمان درباره بی‌همتا بودن ژاپن از گفتمان پیش از سال‌های ۱۹۴۵، متفاوت بود زیرا به کلی مفهوم «آسیا» و اشاره به نقش ژاپن در خصوص تنها نماینده مشروع آسیا بودن را حذف کرده بود. این گفتمان تاحدودی توانست ژاپن را از لحاظ فرهنگی مستقل کند، ولی این استقلال را از طریق ایجاد تمایز صریح بین جهانشمولی غرب و خاص بودن ژاپن ایجاد کرد. بر این اساس، ناتوانی دیگران در نهادینه کردن ارزش‌های ژاپنی، بخش اصلی این گفتمان را تشکیل می‌داد. این گفتمان نمی‌توانست برای ژاپن نهاد ایجاد کند و مسیری برای دیپلماسی فرهنگی آن ترسیم نماید. مخالفت ذاتی با جهان‌گرایی که در این گفتمان وجود داشت و ماهیت نژادپرستانه آن، به همراه ارتباط نداشتن آن با آسیا، سبب شد ژاپن بار دیگر از لحاظ فرهنگی و نژادی، بی‌همتا معرفی شود - متفاوت و برتر - اما درعین حال ژاپن را فاقد ارزش‌های مستقلی می‌دانست که فراتر از مرزهای جغرافیایی آن برای دیگران جاذبه داشته و یا برای دیگران قابل فهم باشند. به عبارت دیگر، گفتمان «نیهون جینزون» هیچ مسیری برای ژاپن در عرصه بین‌الملل ترسیم نکرد و همچنین مبانی فکری برای دیپلماسی فرهنگی ژاپن فراهم نساخت.

بی‌فایده بودن این گفتمان درباره هویت ژاپنی برای تبیین دیپلماسی

فرهنگی آن در سخنرانی یکی از پیشگامان دیپلماسی فرهنگی ژاپن در دوره پس از جنگ جهانی دوم یعنی کان هیدمی^۱، اولین مدیر «آژانس امور فرهنگی» و اولین رئیس بنیاد ژاپن قابل مشاهده است. وی در سخنرانی خود باعنوان «مبادلات بین‌المللی و من» که در یکی از برنامه‌های بنیاد ژاپن در سال ۱۹۷۹ ایراد شد، گفت قصد دارد به چین سفر کند تا درباره اجرای «کابوکی» در پکن با مقامات این کشور مذاکره کند. او سپس گفت احتمالاً چینی‌ها قادر به فهم کابوکی نخواهند بود و پس از آن توضیحات مفصلی درباره تفاوت‌های فرهنگی بین چین و ژاپن ارائه کرد (کان ۱۹۷۹).

کان هیدمی با بیان یکی از ویژگی‌های اصلی گفتمان «نیهون جینون» یعنی ناتوانی غیرژاپنی‌ها در فهم فرهنگ ژاپن، در واقع بیهودگی مبادلات فرهنگی بین‌المللی را اعلام کرد.

ساختارهای بین‌المللی، هویت ژاپنی در دوره پس از جنگ جهانی دوم، ناپدید شدن آسیا

نقش ساختارهای فکری در پیدایش مجدد گفتمان «پل» در حوزه تعریف هویت، در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم واضح و آشکار به نظر می‌رسد. البته نقش این ساختارها در شکل‌گیری گفتمان «نیهون جینون» را نیز نباید از نظر دور داشت. نیهون جینون تا حد زیادی شورش داخلی علیه برداشتهای منفی در دوره پس از جنگ جهانی دوم درخصوص فرهنگ ژاپن بود. البته این برداشتهای تا حد زیادی ریشه در روایت‌های پیش از جنگ درباره منحصربه‌فرد بودن و بی‌همتا بودن فرهنگ ژاپن داشت. نیهون جینون قصد داشت برای موفقیت‌های اقتصادی ژاپن، دلایل فرهنگی ارائه کند. البته نظریه مدرنیزاسیون نیز در توانایی این روایت نقش مهمی داشت. نظریه مدرنیزاسیون یا نوسازی در واقع زیربنای فکری و عقیدتی اقدامات ایالات متحده در دوره جنگ سرد برای وارد کردن کشورهای جهان سوم به اردوگاه سرمایه‌داری بود. این نظریه نگاهی خطی به تحولات تاریخی داشت و معتقد بود کشورها می‌توانند از طریق ایجاد نهادهای سیاسی و اقتصادی

1. Kon Hidemi

غربی، به رشد و توسعه دست یابند. اجرای نظریه نوسازی در ژاپن موجب «روایت دوباره» وضعیت تاریخی ژاپن (هاروتونیان، ۱۹۹۳، ۲۰۲) و بیان نقش فرهنگ در تاریخ ژاپن به صورت گسترده‌ای شد. این نظریه، برخلاف نظریه مارکسیسم و دیگر نظریه‌های پیشرو درباره فرهنگ سنتی ژاپن، به دلیل سلطه و هژمونی آمریکا از سوی جریان‌ات اصلی فکری در این کشور پذیرفته شد که نشان‌دهنده تحول مسالمت‌آمیز این کشور از جامعه‌ای فئودالی بود و بر نقش مثبت ارزش‌های سنتی در تسهیل این تحول تأکید می‌کرد. هاراتونیان به درستی معتقد بود پذیرش نظریه نوسازی از سوی جریان‌ات فکری و تأثیرگذاری آن بر دیدگاه آن‌ها نسبت به تاریخ ژاپن، «به مردم این کشور این امکان را داد تا برای توضیح دستاوردهای اقتصادی و صنعتی بی‌سابقه ژاپن، به فرهنگ استثنایی و منحصربه‌فرد برای خودشان معتقد شوند» (۱۹۹۳، ۲۰۲). ساختارهای فکری بین‌المللی از این طریق در پیدایش مجدد گفتمان منحصربه‌فرد بودن فرهنگی نقش مهمی ایفا کردند.

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، در دوره پیش از سال ۱۹۴۵ دو نحله فکری «پل» و «بی‌همتا بودن فرهنگی» در گفتمان مربوط به هویت ژاپنی، همواره حضور داشته‌اند. مهم‌ترین تفاوت بین گفتمان‌های قبل از ۱۹۴۵ و پس از آن درباره هویت ژاپنی، این است که در دومی ژاپن دیگر هیچ تعلق به آسیا ندارد. البته این درست است که مفهوم فرهنگ امتزاجی (دوگانه) ژاپن را جزو آسیا می‌داند، ولی «این» آسیا فقط مفهومی جغرافیایی و سرزمینی است و هیچ ارزش‌هنجاری از خود ندارد. در اینجا باید خاطر نشان کنم که تعلق ژاپن به آسیا از منظر ارزش‌ها، هنوز به‌طور کامل از گفتمان داخلی این کشور رخت برنسته است. جناح چپ سیاسی هنوز همچون سال‌های قبل از ۱۹۴۵، ژاپن را بخشی از آسیا می‌داند و معتقد است این کشور باید به تلاش‌های سایر کشورهای آسیایی برای کسب استقلال بپیوندد، زیرا ژاپن نیز همانند سایر کشورهای آسیایی هنوز اشغال شده و پیرو قدرت‌های بزرگ است (استاک وین، ۱۹۶۸).

البته باید گفت این گفتمان جناح چپ چندان مورد توجه جناح‌های فکری

جامعه قرار نگرفته و جزو جریان اصلی به‌شمار نمی‌رود. علاوه بر این، جناح چپ سیاسی اگرچه در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ در ژاپن قدرتمند و تأثیرگذار بود، ولی امروزه از صحنه سیاسی این کشور کنار رفته است. در دهه ۱۹۹۰ و سال‌های آغازین دهه ۲۰۰۰ ادبیات آسیا - محور در ژاپن به شدت افزایش پیدا کرد (آونل، ۲۰۱۴). اما باید گفت تأثیر اندیشه‌های نئوآسیاگرایی روی گفتمان اصلی جامعه اندک بوده است و در سال‌های اخیر به وسیله گفتمان «تهدید چین» کاهش یافته، اگر نگوئیم از بین رفته است.

کنار گذاشته شدن عامل آسیایی از گفتمان هویت، چند علت داشته است. ابتدا اینکه نقش نهاد نباید در این خصوص فراموش شود. کنار گذاشتن آسیا از گفتمان هویت در ژاپن تاحدودی به دلیل واکنش روشنفکران ژاپنی در قبال ایدئولوژی پان - آسیایی این کشور در میلیتاریسم پیش از سال‌های ۱۹۴۵ است (اوگوما، ۲۰۰۲). نهاد «اشغال» و مقامات اشغالگر نیز نقش مهمی در این خصوص ایفا کردند. سیاست‌های آن‌ها بر این اساس استوار بود که نه تنها نظام سیاسی و اقتصادی کشور را اصلاح کنند، بلکه قصد داشتند نظام روان‌شناختی مردم ژاپن را نیز تغییر دهند. این کار از طریق «از بین بردن منشأ روحیه تهاجمی ژاپن و ایجاد هنجارهای جدید برای رفتار جمعی این کشور» انجام می‌شد (دوور، ۱۹۹۹، ۷۷). سیاستگذاران آمریکایی، هنگامی که سیاست‌های این کشور برای وارد کردن ژاپن به اردوگاه غرب را طراحی می‌کردند، تصمیم گرفتند از احساس برتری ژاپنی‌ها نسبت به سایر ملت‌های آسیایی بهره‌برداری کنند. آنان ژاپنی‌ها را جزو غرب دانستند و به این ترتیب این توهم را در آن‌ها ایجاد کردند که از لحاظ نژادی به آسیا تعلق ندارند (مانسودا، ۲۰۰۷).

البته تغییرات ساختاری و فکری که پس از سال‌های ۱۹۴۵ در نظام بین‌الملل رخ داد، به رخت بر بستن تعلق به آسیا در گفتمان هویت در ژاپن کمک کرد. همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد، تقسیم‌بندی نژادی جهان براساس ارزش‌ها در قرن نوزده و اوایل قرن بیستم، ویژگی اصلی جامعه بین‌المللی به‌شمار می‌رفت. موج استقلال مستعمرات در سال‌های پس از ۱۹۴۵ و تقسیم

جهان در دوران جنگ سرد بین دو ایدئولوژی اصلی جهانی، سبب کاهش اهمیت طبقه‌بندی ذکرشده گردید و در دوره جنگ سرد تغییرات اساسی در آن پدید آمد. در غرب از آلمان نازی درس‌های زیادی آموخته شد، ولی از آن مهم‌تر تلاش غرب در دوره جنگ سرد برای جذب قلوب و اذهان مردم کشورهای تازه استقلال‌یافته از یوغ استعمار و دستیابی به منابع طبیعی آن‌ها، سبب شد این تقسیم‌بندی نژادی از بین برود و دوگانه جدید «جهان آزاد - بلوک کمونیسم» به جای آن شکل گیرد. ضرورت کنار گذاشتن طبقه‌بندی جامعه بین‌المللی براساس نژاد، در سخنرانی سال ۱۹۵۲ جورج کِنان که یکی از ایدئولوگ‌های اصلی دوران جنگ سرد به‌شمار می‌رود، مطرح شد. او معتقد بود ملاحظات نژادی تأثیر زیادی بر احساسات مردم دیگر کشورها نسبت به آمریکا گذاشته است و انتخاب‌های آن‌ها براساس منابع طبیعی و امکانات نظامی بوده است (فون‌اشن، ۲۰۰۰). بنابراین تقسیم‌بندی نژادی اگرچه شاید هنوز در ذهن سیاستگذاران و بخشی از مردم رسوب کرده باشد، ولی از گفتمان غرب زدوده شده است.

همان‌گونه که کنفرانس باندونگ کشورهای عضو جنبش غیرمتعهد در سال ۱۹۵۴ نشان داد، نژاد هنوز بخش مهمی از هویت کشورهای مستعمره پیشین را تشکیل می‌دهد. به دلیل اینکه این هویت نژادی به دلیل مخالفت با غرب ساخته شده است، بدین‌معناست که ژاپن که در دوران جنگ سرد در اردوگاه غرب قرار داشت نتوانست همانند سال‌های پیش از ۱۹۴۵ خود را بخشی از آسیا بداند.

جمع‌بندی

در این مقاله تلاش کردم نشان دهم ساختارهای فکری بین‌المللی، نقش مهمی در دیپلماسی فرهنگی ژاپن ایفا می‌کنند. این نقش‌آفرینی از طریق تأثیرگذاری این ساختارهای فکری بر گفتمان هویت ملی است. این دیدگاه، پیامدهای مهمی برای مباحثات محافل دانشگاهی و سیاستگذاری درخصوص قدرت نرم ژاپن دارد زیرا مقرر می‌دارد سیاست‌هایی که برای پیشبرد آن

تدوین می‌شود فقط منوط به هنر دیپلماتیک نیست، بلکه به صورت مستقیم از گفت‌وگوهای مسلط درباره هویت نشأت می‌گیرد. بر این اساس، دیپلماسی فرهنگی ژاپن، همانند سیاست خارجی آن، در واقع انعکاسی از ساختارهای بین‌المللی است. در حالی که سیاست‌ها می‌توانند نسبتاً به راحتی بازنگری و اصلاح شوند، تغییر در ساختارهای بین‌المللی و هویت ملی بسیار دشوار است. به عبارت دیگر فقط تغییرات ساختاری در قدرت می‌تواند در دیپلماسی فرهنگی ژاپن تغییر ایجاد کند و نفوذ سیاسی آن را در منطقه آسیا و فراتر از آن افزایش دهد.

در خصوص موضوع کلی‌تر آثار منتشر شده درباره قدرت نرم، نویسنده معتقد است باید مفاهیم هویت ملی و ساختارهای فکری بین‌المللی را نیز به سایر مطالعات موردی تجربی درباره دیپلماسی فرهنگی اضافه کرد. این رویکرد سبب می‌شود فهم بهتری از فرآیندهایی که راهبردهای فرهنگی کشورها را شکل می‌دهد، بدست آوریم. تحلیل نویسنده درباره دیپلماسی فرهنگی ژاپن در دوره پس از جنگ جهانی دوم، مشخص می‌کند که پذیرش لیبرال دموکراسی، به سبک غربی از سوی ژاپن سبب شده است این کشور نتواند به جز ارزش‌های هنجاری غربی، ارزش‌های دیگری را به فرهنگ خود بپذیرد. نویسنده در پایان درباره درستی این گزاره که کشورهای غیردموکراتیک مانند روسیه و چین فقط با پذیرش لیبرال دموکراسی می‌توانند به قدرت نرم دست پیدا کنند، ابراز تردید می‌کند. این نکته را جوزف نای در سال‌های اخیر نیز مورد تأکید قرار داده است (۲۰۱۳).

پی‌نوشت‌ها:

۱. تنها استثنا در این خصوص اثر سال ۲۰۰۷ ایوابوچی است که ایده مستقل بودن فرهنگ و استفاده دولت از آن همچون ابزاری برای پیشبردن سیاست خارجی را مورد تردید قرار می‌دهد.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره نیهون جیرون مراجعه کنید به دیل ۱۹۸۶ و مینامی ۱۹۹۴.

References

- Allison, Anne. 2008. "The Attraction of the J-Wave for American Youth." In Yasushi Watanabe and David L. McConnell, eds., *Soft Power Superpowers*. New York: M. E. Sharpe, pp. 99–110.
- Aoki Tamotsu. 1999. *Nihonbunkaron no henyō* [Transformations of Nihnbunkaron].Tokyo: Chuō kōron shinsha.
- Avenell, Simon. 2014. "What Is Asia for Us and Can We Be Asians? The New
- Asianism in Contemporary Japan." *Modern Asian Studies*, forthcoming.
- Blaker, Michael. 1993. "Evaluating Japan's Diplomatic Performance." In Gerald L. Curtis, ed., *Japan's Foreign Policy After the Cold War: Coping with Change*. Armonk, NY: M. E. Sharpe, pp. 1–42.
- Blanchard, Jean Marc, and Fujia Lu. 2012. "Thinking Hard About China's Soft Power." *Asian Perspective*, vol. 36, no. 4 (October–December), pp.565–589.
- Bourdieu, Pierre. 1977. *Outline of a Theory of Practice*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Cabinet Office. 2004. *Bunka gaikō no sokushin ni kan suru kondankai no kaisai ni tsuite* [Regarding establishing the Discussion Group on the Promotion of Cultural Diplomacy]. Tokyo: Cabinet Office. www.mofa.go.jp.
- Ching, Leo. 2000. "Savage Construction and Civility Making: The Musha Incident and Aboriginal Representations in Colonial Taiwan." *Positions:East Asia Cultures Critique*, vol. 8, no. 3

- (November), pp. 795–818.
- Council on East Asian Community. 2005. *Higashi ajia kyōdōtai no kōsō no genjō, haikai to nihon no kokka senryaku* [The current situation of the East Asia Community vision, background, and Japan’s strategy]. Tokyo: Council on East Asian Community.
 - Dale, Peter N. 1986. *The Myth of Japanese Uniqueness*. New York: St. Martin’s Press.
 - Dower, John W. 1999. *Embracing Defeat: Japan in the Wake of World War II*. New York: W. W. Norton.
 - Foucault, Michel. 1980. *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings 1972–1977*. Ed. Colin Gordon. London: Harvester.
 - Fukushima, Akiko. 2011. “Modern Japan and the Quest for Attractive Power.” In Sook Jong Lee and Jan Melissen, eds., *Public Diplomacy and Soft Power in East Asia*. New York: Palgrave Macmillan, pp. 65–90.
 - Giddens, Anthony. 1991. *Modernity and Self-Identity: Self and Society in the Late Modern Age*. Cambridge: Polity
 - Harootunian, Harry. 1993. “America’s Japan/Japan’s Japan.” In Masao Miyoshi and Harry Harootunian, eds., *Japan in the World*. London: Duke University Press, pp. 196–221.
 - Hellmann, Donald. 1988. “Japanese Politics and Foreign Policy: Elitist Democracy Within an American Green House.” In Takashi Inoguchi and Daniel I. Okimoto, eds., *The Political Economy of Japan*. Stanford, CA: Stanford University Press, pp. 345–380.
 - High, Peter B. 2003. *The Imperial Screen: Japanese Film Culture in the Fifteen Years’ War, 1931–1945*. Madison: University of Wisconsin Press.
 - Iwabuchi Koichi. 2007. *Bunka no taiwaryoku* [The dialogic power of culture]. Tokyo: Nihon keizai shimbunsha.
 - Japan Foundation. 2006. *Kokusai kōryū kikin 30 nen no ayumi* [Thirty years history of the Japan Foundation]. Tokyo: Chuō Kōron shuppan.
 - Jowett, Garth, and Victoria J. O’Donnell. 1986. *Propaganda and Persuasion*. Beverly Hills, CA: Sage.
 - Katō Shu’ichi. 1989 [1974]. *Zasshu bunka: nihon no chiisana kibō* [Hybrid culture: Japan’s little hope]. Tokyo: Gōdansha.

- Kawakatsu Heita. 2006. *Bunkaryoku* [Cultural power]. Tokyo: Wedge.
- Kon Hidemi. 1979. "Kokusai kōryū to watashi" [International exchange and myself]. In Japan Foundation, ed., *Tōnan ajia rikai he no michi* [Toward understanding Southeast Asia]. Tokyo: Japan Foundation, pp. 4–17.
- Kondō Sei'ichi. 2008. *Bunka gaikō no saizensen nite* [In the front line of cultural diplomacy]. Tokyo: Chikuma.
- Kornicki, Peter. 1994. "Public Display and Changing Values: Early Meiji Exhibitions and Their Precursors." *Monumenta Nipponica*, vol. 49, no.2 (Summer), pp. 167–196.
- Kosaku, Yoshino. 1998. "The Discourse on Blood and Racial Identity in Contemporary Japan." In Frank Dikotter, ed., *The Construction of Racial Identities in China and Japan*. Honolulu: University of Hawaii Press, pp. 199–211.
- Kroenig, Matthew, Melissa McAdam, and Steven Weber. 2010. "Taking Soft Power Seriously." *Comparative Strategy*, vol. 29, no. 5 (November), pp.412–431.
- Kumamoto Fumio. 2013. *Taisenkanki taichūgoku bunka gaikō* [Japan's cultural policy toward China in the interwar period]. Tokyo: Yoshikwa Kobunkan.
- Kurata, Yasuo. 2011. "Sofuto pawa no katsuyō to sono kadai" [Issues related to utilization of soft power]. *Rippō to chōsa*, no. 320, pp. 119–138.
- Kushner, Barak. 2006. *The Thought War*. Honolulu: University of Hawai'i Press.
- Lam, Peng Er. 2007. "Japan's Quest for 'Soft Power': Attraction and Limitation." *East Asia*, vol. 24, no. 4 (December), pp. 349–363.
- Lee Shin Wha. 2011. "The Theory and Reality of Soft Power: Practical Approaches in East Asia." In Sook Jong Lee and Jan Melissen, eds., *Public Diplomacy and Soft Power in East Asia*. New York: Palgrave Macmillan, pp. 11–32.
- Lee Yong Wook. 2011. "Soft Power as Productive Power." In Sook Jong Lee and Jan Melissen, eds., *Public Diplomacy and Soft Power in East Asia*. New York: Palgrave Macmillan, pp.

33–50.

- Lock, Edward. 2010. “Soft Power and Strategy: Developing a Strategic Concept of Power.” In Inderjeet Parmar and Michael Cox, eds., *Soft Power and US Foreign Policy*. London: Routledge, pp. 32–50.
- Lockyer, Angus. 2009. “Expo Fascism? Ideology, Representation, Economy.” In Alan Tansman, ed., *The Culture of Japanese Fascism*. Durham, NC: Duke University Press, pp. 276–295.
- Matsuda, Takeshi. 2007. *Soft Power and Its Perils: U.S. Cultural Policy in Early Postwar Japan and Permanent Dependency*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Matsuura Masataka. 2010. *Daitōa sensō ha naze okitanoka* [Why did the Great Asia War happen?]. Nagoya: Nagoya University Press.
- Mattern, Janice Bially. 2005. “Why ‘Soft Power’ Isn’t So Soft: Representational Force and the Sociolinguistic Construction of Attraction in World Politics.” *Millennium: Journal of International Studies*, vol. 33, no. 3 (June), pp. 583–613.
- McGray, Douglas. 2002. “Japan’s Gross National Cool.” *Foreign Policy*, vol. 130 (May/June), pp. 44–54.
- Minami Hiroshi. 1994. *Nihonjin ron: meiji kara kon’nichi made* [Nihonjinron: From Meiji to the present day]. Tokyo: Iwanami shoten.
- Ministry of Foreign Affairs of Japan. 1972. *Kokusai kōryū kikin setsuritsu junbi kaigi* [Minutes of the Japan Foundation establishment preparation meeting]. Tokyo: Operations Department, Ministry of Foreign Affairs.
- ———. 2005. *Gaikō seisho* [Diplomatic bluebook]. Tokyo: Ministry of Foreign Affairs. www.mofa.go.jp.
- Nakano, Yoshiko. 2008. “Shared Memories: Japanese Pop Culture in China.” In Yasushi Watanabe and David McConnell, eds., *Soft Power Superpowers*. London: M. E. Sharpe, pp. 111–127.
- Nye, Joseph S. 2004. *Soft Power: The Means to Success in World Politics*. New York: Public Affairs.
- ———. 2013. “What Russia and China Don’t Get About Soft Power.” *Foreign Policy*, April 29, www.foreignpolicy.com.
- Oguma, Eiji. 2002. *A Genealogy of “Japanese” Self-Images*.

- Melbourne: Trans Pacific Press.
- Ōhira, Masayoshi. 1979. *Policy Speech Before the Diet on 25 January 1979*. Word and Japan database, www.ioc.u-tokyo.ac.jp, accessed December 10, 2012.
 - Ōishi Yutaka and Nobuto Yamamoto, eds. 2008. *Imeji no naka no nihon* [Japan in the imagery]. Tokyo: Keio University Press.
 - Otmazgin, Nissim. 2008. "Contesting Soft Power: Japanese Popular Culture in East and Southeast Asia." *International Relations of the Asia-Pacific*, vol. 8, no. 1 (January), pp. 73–101.
 - ———. 2012. "Geopolitics and Soft Power: Japan's Cultural Policy and Cultural Diplomacy in Asia." *Asia-Pacific Review*, vol. 19, no. 1 (May), pp.37–61.
 - Park, Sang Mi. 2009. "Wartime Japan's Cultural Diplomacy and the Establishment of Culture Bureaus." In WIAS Discussion Paper 2008–09. Tokyo: Waseda University.
 - Press-Barnathan, Galia. 2011. "Does Popular Culture Matter to International Relations Scholars? Possible Links and Methodological Challenges." In Nissim Otmazgin and Eyal Ben-Ari, eds., *Popular Culture and the State in Southeast Asia*. London: Routledge, pp. 29–45.
 - Saaler, Sven, and J. Victor Koschmann, eds. 2007. *Pan-Asianism in Modern Japanese History: Colonialism, Regionalism and Borders*. London: Routledge.
 - Shibasaki Atsushi. 1999. *Kindai nihon to kokusai bunka kōryū* [International cultural relations and modern Japan]. Tokyo: Yushindō.
 - ———. 2013. "*Taigai bunka seisaku shisō no tenkai*" [Transformations in the ideology of Japan's international cultural policy]. In Tetsuya Sakai, ed., *Gaikō shisō* [The ideology of Japan's diplomacy]. Tokyo: Iwanami shoten.
 - Shigemitsu, Mamoru. 1956. Speech Before United Nations General Assembly on December 18, 1956. World and Japan database, <http://www.ioc.u-tokyo.ac.jp>.
 - Stockwin, James Arthur. 1968. *The Japanese Socialist Party and Neutralism: A Study of Political Party and Its Foreign Policy*. Carlton: Melbourne University Press.
 - Study Group on the Age of Culture. 1980. *Bunka no jidai* [The age of culture]. Tokyo: Cabinet Office.

- Study Group on Pacific Basin Cooperation. 1980. *Kan taiheiyō rentai kōsō*[The idea of Pacific Rim solidarity]. Tokyo: Cabinet Office.
- Suzuki, Shogo. 2005. "Japan's Socialization into Janus-faced European International Society." *European Journal of International Relations*, vol. 11, no. 1, pp. 137–164.
- Tanaka, Stefan. 1993. *Japan's Orient*. Berkeley: University of California Press.
- Vincent, R. J. 1982. "Race in International Relations." *International Affairs*, vol. 58, no. 4 (Autumn), pp. 658–670.
- Von Eschen, Penny M. 2000. "Who's the Real Ambassador? Exploding Cold War Racial Ideology." In Christian Appy, ed., *Cold War Constructions*. Amherst: University of Massachusetts Press, pp. 110–131.
- Vyas, Utpal. 2011. *Soft Power in Japan-China Relations*. New York: Routledge.
- Watanabe, Yasushi, and David L. McConnell. 2008. *Soft Power Superpowers: Cultural and National Assets of Japan and the United States*. New York: M. E. Sharpe.
- Weiner, Michael. 1997. "The Invention of Identity: Race and Nation in Pre War Japan." In Frank Dikötter, ed., *The Construction of Racial Identities in China and Japan*. London: Hurst, pp. 96–117.
- Yahuda, Michael. 1996. *The International Politics of the Asia-Pacific, 1945–1995*. London: Routledge.
- Yamazaki Masakazu et al. 2003. *Aratana jidai no gaikō to koku-sai kōryū no aratana yakuwari* [New age diplomacy and the new role of international exchange]. Tokyo: Study Group on International Exchange.
- Zhang, Wanfa. 2012. "Has Beijing Started to Bare Its Teeth? China's Tapping - of Soft Power Revisited." *Asian Perspective*, vol. 36, no. 4(October–December), pp. 615–639.